

## تحولات قوانین ایران درباره اقلیت‌های دینی

از دوره قاجار تا کنون

دکتر محمد رضا خو بروی پاک

به یاد شادروانان ملیح و علی بهار

با سپاس فراوان از انجمن ادب و هنر و بویژه از جناب آقای دکتر شاپور راسخ، پیش از پرداختن به موضوع، یاد آوری چند نکته را لازم می‌دانم:

بخشی از این نوشته جنبه تاریخی و بخش دیگر جنبه حقوقی دارد. در هر دو مورد واقعیات را چنان که بود و هست و بی هواخواهی از هیچ دین، مذهب و یا ایدئولوژی، به آگاهی‌تان می‌رسانم. واقعیت‌هایی که در برخی موارد از هر دروغی وحشتناک‌ترند.

من مُنادی و مروج هیچ دین و مذهبی نیستم. پژوهشگری آزاد اندیشم که تنها، وامدار میهنم هستم. به انکار هیچ دین و مذهبی هم نمی‌پردازم. به آن حقیقتی که به گفته اینشتین بر کائنات حکومت دارد اعتقاد دارم و امیدم هست که بگفته حافظ «سایه از سرِ ما» هم بر ندارد. در همان حال که به همه دین و آئین‌ها احترام می‌گذارم؛ از دگانداران و ملبسان به لباس دینی گریزانم. با توجه به نیاز جامعه، دین ستیز هم نیستم؛ اما هواخواه جدی جدائی «دین» از «دولت» و به بیانی دیگر، خواستار تحقق هر چه بیشتر «حقوق بشر» م.

نکته دیگر این که در این نوشته از بکار بردن لقب‌های دینی و مذهبی و یا دعا و ثنا نسبت به بزرگان دین و مذهب خودداری می‌کنم.

## ۱- پیشگفتار

برخی از پژوهشگران، شناسائی و دانش اقلیت‌ها را Oligologie نامیده‌اند. کلمه Oligo از ریشه یونانی و به معنای «تعداد کم» است (Caratini 200). اما این نامگذاری تنها از نظر شمارش افراد درست است ولی دید علمی اقلیت‌ها را به شرحی که خواهیم گفت شامل نمی‌شود.

یکی از صاحب‌نظران، سده بیستم میلادی را «سده اقلیت‌ها» نامیده است (Moscovic 9). نگاهی سطحی به تاریخ جهان نشان می‌دهد که رفتار ناخوشایند با گروه‌های اقلیتی اعم از قومی، ملی یا دینی و مذهبی زیر سلطه، از گرفتاریهای همیشگی جوامع ناهمگون بوده است. تفاوت میان سده بیستم با پیش از آن، از سوئی به افزایش آگاهی اقلیت‌ها، و از سوئی دیگر به بی‌ثباتی دولت‌های ملی، و گاهی به مداخله بیگانگان بستگی دارد.

امروزه دیگر واژه اقلیت، آن معنای محدود پیشین را ندارد و کاربرد گسترده‌ای پیدا کرده است. مفهوم امروزی اقلیت، مفهومی شمارشی و عددی نیست؛ بلکه شامل همه کسانی است که در داخل جامعه‌ای زندگی می‌کنند؛ ولی به علت وابستگی قومی، دینی، مذهبی، زبانی و یا حتی غرابت رفتار و عادات، از دیگر افراد آن جامعه مشخص می‌شوند. این گونه افراد، اگر زیر سلطه بوده، اگر از مشارکت در کار جامعه محروم باشند، اگر آماج تبعیض و تعدی قرار گیرند و سرانجام اگر صاحب نوعی احساس جمعی و گروهی باشند اقلیت محسوب می‌شوند.

در بسیاری از جوامع امروزی اقلیت‌ها را استثنائی بر اصل تلقی می‌کنند. گروه‌های حاکم می‌خواهند آنها را یا زیر قیومت خود قرار دهند و یا آنان را به حاشیه‌ی زندگی اجتماعی برانند. در این گونه جوامع، اصل، اکثریت و نظام ارزش‌های اکثریت است؛ به این ترتیب نه تنها انواع اقلیت‌ها اعم از قومی، دینی مذهبی، جزو این استثنا هستند؛ بلکه به تعبیری وسیع‌تر، زنان، هنرمندان و سرانجام همه آنهایی که نظام ارزش‌های موجود يك جامعه را نفی و انکار میکنند جزو اقلیت‌ها قرار می‌گیرند.

از سوی دیگر در روزگار ما، اقلیت‌هایی وجود دارند که جزو گروه ممتاز هستند. این گونه اقلیت‌ها به دیگران، هرچند که در اکثریت عددی هم باشند، ستم روا می‌دارند. چنین گروهی نه از دیدگاه حقوق بین الملل و نه از نظر جامعه‌شناسی، اقلیت محسوب نمی‌شود.

تبعیض و ستم به اقلیت‌ها بهانه‌های گوناگون دارد. از رنگ پوست گرفته تا ریشه قومی، اعتقاد دینی و مذهبی، زبان و فرهنگ ویژه، همه بهانه‌هایی هستند که گروه حاکم از آن استفاده می‌کند تا وظایف و شرایط خاصی را به اقلیت‌ها تحمیل کند و یا اینکه برای خود امتیازاتی ایجاد نماید. به همین دلیل است که گروه اقلیتی همواره با صفتی همراه است مانند اقلیت قومی، دینی، مذهبی و غیره؛ تا بدین وسیله اختلاف هویت میان آنان و اکثریت روشن شود. مشخص کردن اقلیت‌ها و آنان را در وضع فرو دستانه قرار دادن، علت اولیه و تامه تشکیل اقلیت است.

روشهای فرق‌گذاری و تبعیض، در جوامع مختلف متفاوت است. در پاره‌ای از جوامع کاست (Caste) تشکیل می‌شود و در بعض دیگر گتو (Ghetto) بوجود می‌آورد و سرانجام؛ در پاره‌ای دیگر موقعیت‌هایی را برای گروهی ویژه فراهم می‌کنند، تا افراد آن گروه را از مشارکت فعال در کارهای جامعه باز دارند. از این روی، شیوه رفتار با گروه‌های اقلیتی سنگ محک جوامع مختلف است و از این رفتار می‌توان ارزش‌های حاکم بر جامعه را به داوری نهاد.

شیوه رفتار و طرز تلقی انسان درباره بستگی‌ها و تعلقاتش، با آزار و صدمه‌ای که می‌بیند مشخص و برجسته می‌شود. هنگامی که فردی به خاطر لهجه، رنگ پوست، اعتقادات مذهبی و یا دیگر وابستگی‌هایش، مورد آزار و ستم قرار می‌گیرد نه تنها آن را فراموش نمی‌کند، بل، علاقه‌اش به آن وابستگی‌های هویتی فزونتر می‌شود. ژان پل سارتر گفته بود: «یهودی کسی است که دیگران او را یهودی می‌خوانند؛ این یهودی ستیزی است که یهودی ایجاد می‌کند».

(Maalouf 36)

در کشورهای جهان سوم، در بسیاری از موارد، حاکمان به اقلیت سازی می‌پردازند. فرایند این کار عبارتست از: عدم رعایت و ملاحظه گروه اقلیتی، انکار شخصیت جمعی و همگونی آنان، تقلیل تعداد افراد گروه، نفی تعلق سرزمینی آنان، انکار باورها، سنت‌های تاریخی و نادیده انگاشتن زبان، مذهب و فرهنگ آنان. (Bokatola 11)

### پیشینه تاریخی

وجود گروه‌های متفاوت در کشورها پیشینه‌ای دراز دارد؛ اما، شناسائی نظری و عملی اقلیت به معنای امروزی و حمایت از آنان نظریه نوینی است.

تا پیش از تشکیل دولت‌های ملی، دین مهم‌ترین عامل تشخیص افراد و گروه‌های مختلف بود. وابستگی دینی به وابستگی قومی، نژادی و زبانی برتری داشت. در قلمرو دو دین بزرگ جهانی یعنی اسلام و مسیحیت، پیروان دین‌های دیگر به عنوان اقلیت تلقی می‌شدند و دیگر گروه‌های اقلیتی از قبیل قومی و زبانی و غیره مورد توجه نبودند. در سنت سیاسی غرب، یهودیان، چه بالقوه و چه بالفعل، اولین اقلیت محسوب می‌شدند هر چند که در بسیاری از کشورهای غربی جزو اقلیت ممتاز بودند. در اروپای قرون وسطی (۱۴۵۳-۳۹۵ م) سیاست و دین کاملاً به یکدیگر وابسته بودند (همانجا، Bakatola). در این دوران، اقلیت، تنها به صورت اقلیت دینی و مذهبی تجلی می‌کرد که آنان را در حالت فرودستانه‌ای قرار می‌دادند.

در اروپای آن زمان، هر چند که ویژگی‌های زبانی و فرهنگی گوناگون وجود داشت اما با توجه به یگانگی دینی، تنها یک اقلیت می‌شناختند و آن یهودیان و مسلمانان بودند. در سال ۱۰۹۹ م به هنگام تصرف اورشلیم بدست صلیبیون مسیحی، ساکنان یهودی و مسلمان این شهر قتل عام شدند. (لوی ۲۲۸)

در میهن ما نیز، پس از یورش تازیان، مردم ایران برای پایداری خود قیام کردند که برخی از آن قیام‌ها بوسیله یهودیان رهبری می‌شد (نصر ۴۴). اما تفاوت مذهب‌ها به کشاکش و برخوردهای مذهبی کشانده شد. از اواخر سده چهارم قمری (اواخر سده یازدهم م.) برخوردهای مذهبی، اختلافات خونین ناشی از آن، نبود امنیت اجتماعی و آشفتگی‌ها را پیش آورد. جدال‌های مذهبی در میان پیروان مذاهب شافعی، حنفی، اسماعیلی، شیعه امامی و غیره، به همراه دشنام و لعن به «مذاهب باطل»، مذهب مختار گشت. برخی از پژوهشگران، دوران بنی امیه را دوران بدی برای اقلیت‌های دینی در قلمرو اسلام و حکومت عباسیان را که رنگ و بوی ایرانی داشت «دوران خوش و کوتاه» اقلیت‌ها و بویژه یهودیان می‌دانند. (Planhol 38)

در پایان سده شانزدهم میلادی، اروپا، نهضت اصلاح دین و سپس آزادی مذهبی را پذیرفت. حاکمیت روحانی-سیاسی رنگ باخت و در سرزمین‌هایی به کمترین حد ممکن رسید؛ اما مسئله اقلیت‌های دینی و مذهبی حل نشد. افزون بر آن، موضوع اقلیت‌های ملی نیز به آهستگی و همراه هسته اولیه ملت شکل گرفت. از این هنگام بود که ملیت‌گرایی همه‌گیر شد و با سیاست آمیخت.

از آن پس در اروپا، مرزبندی سیاسی، با مذهب پادشاهان و رعایای آنان مشخص شد که این خود بر تعداد گروه‌های متفاوت افزود.

در قلمرو اروپائی امپراتوری عثمانی، اتباع مسیحی آن کشور می‌خواستند که برابری آنها با پیروان مذهب رسمی رعایت شده و مذهب آنان و اجرای مراسم آن به رسمیت شناخته شود. (Laroche 75). طرح این خواست‌ها بهانه خوبی برای دولت‌های بزرگ اروپائی بود تا به عنوان تضمین آزادی مذهب به مداخله در قلمرو اروپائی عثمانی بپردازند. در آغاز سده شانزدهم میلادی، دولت فرانسه به عنوان حامی مسیحیان تبعه دولت عثمانی عمل می‌کرد و دولت روسیه نیز همین نقش را در مورد ارتدکس‌های آن کشور به عهده گرفت. علت‌ها و بهانه‌های سیزده جنگی که میان عثمانی و روسیه تزاری رخ داد حمایت از اقلیت‌های مسیحی شرق، حمایت از مردم اسلاو بالکان و سرانجام راه یافتن به دریای مدیترانه بود. (Carrère d'encausse 87).

از سده هفدهم میلادی موضوع حمایت از کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در قراردادهای صلح میان کشورها ذکر شد. در اعلامیه حقوق بشر و شهروندان (۱۷۸۹)، حقوق اقلیت‌ها ذکر نشد و این امر ناشی از تفکر فردگرایانه‌ای بود که در انقلاب فرانسه وجود داشت. انقلابی‌های فرانسه، تنها به حقوق بشر و راه‌های جلوگیری از تجاوز خودکامگان می‌اندیشیدند و برای آن چاره‌اندیشی کردند. در کنگره برلین به سال ۱۸۷۸ که با آغاز فروری امپراتوری عثمانی همزمان بود در پیمانی که برای به رسمیت شناختن استقلال مونتنگرو، بلغارستان، رومانی، و سرستان منعقد شد برای نخستین بار، در یک پیمان بین‌المللی، از اصل کلی حمایت از اقلیت‌های دینی و احترام به آزادی دین و مذهب و هم چنین برابری حقوق مدنی و سیاسی افراد سخن بمیان آمد (Omanga 30).

جنگ‌های بالکان (۱۹۱۳-۱۹۱۲) و تقسیم سرزمین‌های متعلق به دولت عثمانی، گروه‌های تازه‌ای از اقلیت‌های مختلف را به وجود آورد. در این میان تذکر این نکته لازم است که در دوران پایانی امپراتوری عثمانی، جنایت‌های فراوانی از سوی این دولت در مورد اقلیت‌ها اعمال شد مانند نسل براندازی (Genocide) ارمنیان، پاکسازی یونانی‌ها، کشتار دسته جمعی آشوری‌ها و کلدانی‌ها در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ و سرانجام بیرون راندن توده‌های وسیعی از گردهای مقیم خاک عثمانی از خانه و کاشانه خود (Nikitine 196).

پس از جنگ بین الملل یکم، در پیمان ورسای، حمایت از اقلیت‌ها در مواد ۸۶ و ۹۷ گنجانیده شد اما با همه اصرار ویلسن رئیس جمهوری آمریکا و تقاضاهای اقلیت‌ها، دولت‌های پایه‌گذار جامعه ملل از درج حقوق اقلیت‌ها در منشور جامعه ملل خودداری ورزیدند.

دولت‌های نوین ملی می‌خواستند که موضوع اقلیت‌ها در چهارچوب هر کشور حل و فصل گردد و حمایت بین المللی از آنها را خدشه‌ای به حاکمیت ملی خود تلقی می‌کردند. در نتیجه روش‌هایی مانند همانند سازی (Assimilation) و دیگر اقدامهای تبعیض‌آمیز را برای استحاله و یا محو اقلیت‌ها برگزیدند تا باین وسیله ملتی واحد و یکدست بوجود آورند. هانا آرنه در کتاب آیشمن در اورشلیم می‌نویسد: «متفقین خیال می‌کردند به کمک نظام پیچیده میثاق‌ها و پیمان‌ها مسأله اقلیت‌ها را حل کرده‌اند در حالی که این مشکل در چهارچوب دولت ملی قابل حل نیست.»

پس از جنگ دوم جهانی به نظر می‌رسید که زمان مناسبی برای وضع مقررات در مورد حمایت از اقلیت‌ها فرا رسیده باشد و سازمان ملل متحد بتواند کمبودهای جامعه ملل را در این باره جبران نماید. در آغاز، سازمان ملل متحد، اقلیت‌ها را نه به عنوان علت اصلی، بل یکی از عامل‌های بروز جنگ دوم تلقی می‌کرد که در میانه دو جنگ بهانه لازم را برای تجاوزگران فراهم ساخته بودند. زیرا دولت‌هایی مانند اتریش، بلغارستان، مجارستان، ایتالیا و بویژه آلمان، که گروه‌های اقلیتی «هم‌میهن» آنان در کشورهای دیگر می‌زیستند این گروه‌ها را به صورت «دینامیت انسانی» در آورده بودند که نقشی اساسی در وقوع جنگ دوم داشتند (Wolfe 54). در نتیجه در درون سازمان ملل، شیوه رفتار کلی، مخالفت با حقوق اقلیت‌ها بود و در خارج از سازمان ملل، دولت‌ها با استفاده از روش سازمان ملل، هر وسیله‌ای را برای اخراج اقلیت‌ها از سرزمین خود بکار می‌بردند. بنش، رئیس جمهور پیشین چکسلواکی، با مشاهده مشکلات اقلیت‌ها در اروپای شرقی و مرکزی گفته بود: «پیش از شروع به تعریف حقوق اقلیت‌ها باید حقوق اکثریت و تکالیف اقلیت را روشن کرد» (Deiredre Meintel).

در منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵) و هم چنین در اعلامیه جهانی حقوق بشر سال ۱۹۴۸، نامی از اقلیت‌ها و حقوق آنان برده نشده است. در کنفرانس سانفرانسیسکو در آوریل ۱۹۴۵، حمایت از اقلیت‌ها دیگر بر اساس حقوق بین الملل قرار نگرفت بل، حمایت را بر مبنای حقوق

داخلی کشورها تغییر دادند که این حقوق می‌بایستی بر اساس مجموع اصولی باشد که فراتر از مرز دولت‌هاست؛ ولی حقوق بین‌الملل نیست، یعنی حقوق عام و مشترک مردم جهان که همان حقوق بشر است. (خوبروی ۲۱ و پس از آن)

مجمع عمومی سازمان ملل، در دسامبر ۱۹۴۸، برای تصویب اعلامیه حقوق بشر تشکیل شد. در این مجمع، برخی از هیئت‌های نمایندگی در سخنرانی‌های خود از اقلیت‌ها نام بردند. اما سرانجام از ذکر حقوق اقلیت‌ها در اعلامیه حقوق بشر خودداری شد. خانم روزولت به عنوان رئیس کمیسیون حقوق بشر اظهار داشت: «با احترام گذاشتن به حقوق بشر، نیازی به تأکید دیگری در مورد حقوق اقلیت‌ها نیست».

### تعریف اقلیت‌ها

با این پیشینه تاریخی، اکنون ببینیم اقلیت چیست؟ گروه اقلیتی کیست؟ و افراد وابسته به گروه اقلیتی کدامند؟ پاسخ این پرسش‌ها ساده نیست.

در پاسخی کلی می‌توان گفت اقلیت‌های قومی، دینی، مذهبی و یا زبانی، در وهله اول، با آگاهی جمعی ویژه خود که در درازای زمان بدست آورده‌اند خود را تعریف و مشخص می‌کنند؛ زیرا اقلیت بدون آگاهی جمعی وجود ندارد. به قولی اقلیت‌ها نوع ویژه‌ای از اقوام هستند که پیش از هر چیز بر حسب نوع روابطشان با دنیای خارج خود را می‌شناسانند؛ ویژگی اصلی آنان، تحت سلطه بودن و مورد تبعیض قرار گرفتن است، گروه‌هایی که در وضعیت و پایگاه جداگانه‌ای قرار داده می‌شوند (Planhol 26). تعریف علمی از اقلیت‌ها به این علت که شامل عوامل گوناگونی با ارزش‌های مختلف هستند مشکل است. با وجود این در کاربرد معمولی و یا دست‌کم در علوم سیاسی می‌توان گفت اقلیت عبارتست از گروهی که دارای برخی ویژگی‌ها (قومی - زبانی - فرهنگی - دینی - مذهبی و یا ملی) هستند. اعضای چنین گروهی دارای احساسی هستند که آنها را به صورت گروه‌های فرعی ملی در می‌آورد و از گروه حاکم جدا می‌کند. (Bokatola 13 & 14) کمیسیونی فرعی از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ تعریف‌های مختلفی را ارائه داده است.

در تعریف اقلیت‌ها از دید جامعه‌شناسی باید توجه کرد که اقلیت مفهومی است اجتماعی نه شمارشی. این موضوع در نوع رابطه با گروه حاکم اثرهای فراوانی دارد. زیرا همان طور که در پیش گفته شد، جوامعی وجود دارند که در آنها اکثریت عددی زیر سلطه گروهی است که از لحاظ شمارشی در اقلیت هستند. در چنین حالتی این اقلیت است که نظام ارزش‌های خود را به اکثریت تحمیل می‌کند. بنا بر این شمارش و عدد نمی‌تواند ملاک تشخیص قرار گیرد. برای دانستن اینکه یک گروه اقلیتی وجود دارد یا خیر لزومی به شناخت آنان بر حسب تعریف نیست؛ بل باید عوامل عینی را برشمرد. این عوامل عبارتند از:

الف - احساس مشترك در اقلیت بودن

ب - نوع رابطه با گروه حاکم

پ - کنارگذاشتگی از جامعه

با توجه به عامل‌های یاد شده، تا پیدا کردن تعریفی شایسته، می‌توان اقلیت‌ها را چنین تعریف کرد: اقلیت‌ها، گروه یا گروه‌های اجتماعی در داخل یک کشورند که دارای ویژگی‌های ملی، قومی، دینی، مذهبی، و یا فرهنگی دیگری غیر از اکثریت افراد آن جامعه هستند و به خاطر این ویژگی‌ها زیر سلطه بوده و مورد تبعیض و کنارگذاشتگی قرار می‌گیرند؛ افراد این گروه دارای احساس مشترك و اراده مشترك برای حفظ هویت و پایداری خود هستند. (خوبروی ۱۱۷)

پس از این کلیات به اصل موضوع یعنی تحوّل قوانین مربوط به اقلیت‌ها می‌پردازم.

## ۲- تحوّل قوانین در دوره قاجاریه

در مدت یکصد و شصت سال از کشتن نادر شاه افشار (۱۱۶۰ قمری / ۱۷۴۷ م.) تا تصویب متمم قانون اساسی مشروطیت (۱۳۲۴ قمری / ۱۹۰۷ م.) نظام حقوقی ایران بر اساس فقه شیعه قرار داشت. نهادهای قضاوت، در این دوره یکصد و شصت ساله، در اختیار حاکمان شرع و حاکمان عرفی بود. در این نوشته، منظور از واژه‌های حکام یا حاکمان عبارتند از حکام شرع، والیان، حاکمان، نایب‌الحکومه‌ها و گاهی رؤسای ایلات و عشایر.

دوران قاجاریه از بسیاری جهات تاریخی و حقوقی دارای ویژگی‌هایی است. در این دوران دو حادثه مهم در نظام قضائی کشور تأثیر گذاشت. نخست برآمدن گروهی از آخوندها که اصطلاحاً



آنان را «اصولی» در برابر «اخباری» می‌نامند و دوّم برقراری روش قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون پس از شکست ایران در جنگ با روسیه است.

در این دوران، اختیارات آخوندهای اصولی در برابر آخوندهای اخباری، با توجه به این که اصولی‌ها باب اجتهاد را برای استنباط احکام باز می‌دانستند، توسعه یافت و موضوع «ولایت» فقیهان نیز در این دوره آغاز و مطرح شد.

از دیگر ویژگی آن دوران، گسترش اقتدار آخوندها به قلمرو اجتماعی-سیاسی و سپس افزایش شمار آنان است. امتیازات آخوندها در این دوره را تنها می‌توان با دوره صفویان مقایسه کرد؛ با این تفاوت که پادشاهان صفوی خود را دارای ریشه مذهبی می‌پنداشتند در حالی که پادشاهان قاجاریّه این ادعا را نداشتند. از این روی، خود را «مرشد کامل»، «صاحب کرامت» و یا «کلب آستان علی» تصوّر نمی‌کردند و وابستگی آنان به ایل ظفرمند قاجار بیشتر بود.

پس از آقا محمد خان، اقتدار آخوندها به آنجا رسید که فتحعلیشاه برای تثبیت موقعیت خود و به دست آوردن مقبولیت مذهبی بر آن شد که سلطنت را به نیابت از مجتهدان در اختیار گیرد. پیامد این سیاست، محبوبیت موقتی برای شاه از یک سو و گسترش چشمگیر قدرت آخوند ها از سوی دیگر بود. جالب است که بدانیم شخص فتحعلیشاه با همه حسّت و مال دوستی معروفش «بنای و سازنده مدرسه فیضیه» قم است. (زرگری نژاد ۱۵)

از گسترش اقتدار آخوند ها می‌توان نمونه های زیر را ارائه داد:

- شیخ جعفر نجفی نویسنده کتاب کاشف الغطا، در هنگام جنگ ایران و روس به عنوان نایب امام عصر به فتحعلیشاه اجازه می‌دهد که: «من اگر مجتهد هستم و قابلیت نیابت از سادات زمان را دارم به فتحعلیشاه . . . اذن می‌دهم . . . [برای خرج جنگ خراج بگیرد، درآمد زمین‌های مفتوح العنوه را اخذ کند، و زکوة طلا و نقره و جورا بگیرد و اگر کافی نبود] از اموال مردم سرحدات و مرز نشینان بگیرد . . . و اگر باز هم خرج جنگ تأمین نشد از اموال مردم دیگر که از مرز دورند . . . بگیرد و بر هر مسلمانی واجب است امر سلطان را اطاعت کند» (زرگری نژاد ۶۴)

- نمونه دیگر، آقا سیّد محمد اصفهانی معروف به مُجاهد است. او همان کسی است که فتویٰ برای جنگ با روسیان را داد. از دست رفتن بخش بزرگی از ایران، نتیجه این فتویٰ بود هر

چند که نمی‌توان تنها او را مسؤول دانست و از کاهلی و خیانت دولتمردان، درباریان و شاهزادگان، به جز عباس میرزا، نامی نبرد.

- مقتدرترین ملای دوران فتحعلیشاه سید محمد باقر شفتی است. او که به هنگام بازگشت از عتبات تنها یک جلد کتاب و یک سفره نان داشت، صاحب آن‌چنان ثروتی شد که نه تنها اعیان و اشراف بل، خود شاه نیز از او وام می‌ستاندند. «*شفتی قوی‌ترین عالم اصفهان شد که ... هیچکس متعرض قدرت او نبود ... به راستی به عنوان یک حاکم مطلق در اصفهان حکومت می‌کرد ... وی حدود شرعی را رأساً به مرحله اجرا می‌گذاشت ... قریب یک صد محکوم را به مجازات مرگ داد ...*» (زرگری نژاد ۶۹) شفتی نمونه‌ی اعلا‌ی آخوندهای صاحب قدرت بود. همو در زمان سلطنت محمد شاه قاجار، به تحریک دکتر مکنیل، فرستاده‌ی دولت بریتانیا، لشکر کشی محمد شاه قاجار به هرات را خطا دانست و می‌خواست خودمدیری (خود مختاری، Autonomie) را در اصفهان برقرار کند. (ناطق، ۵۶) که سرانجام محمد شاه مجبور به لشکرکشی به اصفهان شد.

گسترش نفوذ و اقتدار آخوندها سبب ایجاد حوزه‌های علمیّه در شهرهای بزرگ شد و این حوزه‌ها تبدیل به کانون قدرتی در برابر شاه و دولت شد. آخوندها «*تنها به زعامت دینی شهر اکتفا نمی‌کردند بلکه تا جائی که امکان و توان داشتند در امور شهری دخالت می‌نمودند*» (زرگری نژاد ۶۶). نمونه‌ی این مداخله و اقتدار، بیرون کردن دو حاکم منصوب از سوی فتحعلیشاه در یزد بوسیله ملا حسین یزدی و در کاشان بوسیله ملا احمد نراقی است. این شخص اخیر، همان است که نخستین بار نظریه‌ی ولایت فقیهان را مطرح ساخت. داستان احضار ملا احمد نراقی به دربار، نفرین ناکرده‌ی او به فتحعلیشاه و واهمه و پوزش شاه از او نشان دهنده‌ی عمق باورهای خرافی در بالاترین ارکان کشور است. (همان ۶۷)

عباس میرزا نایب السلطنه، در تبریز نخستین دیوان‌خانه‌ی مستقل را با کمک میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی دائر کرد. قائم‌مقام پس از رسیدن به مقام صدارت عظمی در زمان محمد شاه دیوان‌خانه یا دیوان عدالت را پایه‌گذاری کرد تا به احقاق حقوق متظلمان بپردازد.

در دوره‌ی محمد شاه قاجار با توجه به تلقینات صدراعظم حاج میرزا آقاسی صوفی منش، با تقویت محاکم عرفی کوشش فراوانی برای محدود ساختن قلمرو اختیارات آخوند ها به عمل آمد

(زرگری ۶۹). از این زمان جنگ میان شریعتمداران و صوفیان آغاز شد. در این دوره شمار اندکی از آخوندها که مخالف با تعدی و تجاوز دیگر آخوندها بودند توانستند پا به عرصه مبارزه بگذارند. سندی از این دوره در دست است که برابر آن پنج نفر از مجتهدان تهران فتوایی در مورد ممنوعیت غصب اموال یهودیان، قصاص قاتل در صورت کشتن یهودی و مقررات دیگری بنفع یهودیان تنظیم کردند که موجب شد دست کم «قتل و غارت‌های دسته جمعی و تغییر مذهب دادن‌های گروهی اجباری متوقف شده ولی تجاوزات انفرادی و ... همچنان ادامه داشت» (لوی ۳۷۹). یکی از اقدام‌های دولت در این زمان، به تقلید از دولت عثمانی، انتصاب آخوندها به عنوان «شیخ‌الاسلام»، «قاضی» و یا «امین‌الشرع» بود که به شهرستان‌ها اعزام می‌شدند و اغلب هم صلاحیت علمی برای این کار را نداشتند.

ناصرالدین شاه در سال ۱۸۴۸ به جای پدر به تخت نشست. وی، در برابر واکنش آخوندها به سیاست پدرش، راه پدر بزرگ را در پیش گرفت و بیش از پیش در صدد دلجوئی از آنان برآمد. با این همه، بیشترین فتوهای ضد شاه و دولت در زمان او صادر شد (زرگری ۷۲).

از ویژگی‌های بارز دوره ناصری، افزایش شمار آخوندها در سطوح مختلف مملکتی و در سرتاسر ایران است. در تهران شمار آخوندها فزونی چشمگیری یافت و هر یک در محله‌ای، یا در مسجدی امام جماعت و یا در مدرسه‌ای صاحب حوزه می‌شدند و از این راه صاحب نفوذ فراوان. لغو چند امتیاز، اهمیت علمای تهران مانند حاج ملا علی کنی و میرزا حسن آشتیانی و... را روشن می‌کند. هر چند که نجف مرکز مرجعیت شیعه بود اما تهران پس از آن قرار داشت. (زرگری ۷۳ و ۷۴)

رسیدگی به اختلافات و شکایات در حوزه حقوق عمومی بر عهده حاکمان و در برخی از موارد بر عهده رؤسای ایل‌ها و قبیله‌ها بود؛ (امین ۴۰۶) و آخوندها به دعواهای مربوط به حقوق خصوصی و احوال شخصیه رسیدگی می‌کردند.

به اقتضای حکومت استبدادی و نبودن آزادی و قانون، عدم امنیت قضائی با چهره کریه خود به مردم حکومت می‌کرد و عامه مردم گرفتار حاکمان (شرعی و عرفی) بودند. افزون بر آرای ناسخ و منسوخ و آرایان ناپذیر حاکمان، جمعی از آخوندها از تحریک عوام برای ترساندن حکام محلی و یا دولت مرکزی نیز استفاده می‌کردند. همزمان، قدرت مالی آخوندها نیز به اوج رسید؛ بگونه‌ای

که برخی از آنان از ثروتمندان طراز اول کشور شدند. ملا رفیع شریعتمدار رشتی در گیلان، حاج ملاعلی کنی در تهران، حاج محسن عراقی در عراق (اراک) و ... از نمونه های آن است. در پیش گفتیم که اقتدار آخوندها در سطوح مختلف مملکتی و در سرتاسر ایران برقرار شده بود. نمونه هائی از این اقتدار وسوء استفاده از قدرت عبارتست از:

- صدور فتوای که منجر به بدبختی کشور شد مانند فتوای سید محمد مجاهد برای جنگ دوباره با روسیه در زمان فتحعلیشاه که منجر به شکست ایران شد؛

- صدور احکامی مانند صد ها مورد بانی کشی به فتوای ملایان در مازندران، زنجان و نیریز؛

- کشتن گریبایدوف، سفیر روسیه، به تحریک میرزا مسیح استرآبادی تهرانی که از آن پس به

«ایلچی کُش» معروف شد؛

- اجبار ناصر الدین شاه به عزل میرزا حسین خان سپهسالار به امر حاج ملا علی کنی؛

- کشتن شیعیان اسماعیلی به فتوای معین الغربای نیشابوری؛

- حبس و زجر صوفیان در کرمانشاه به امر آقا محمد علی بهبهانی؛

- تهدید به تکفیر و یا خروج از شهر و بست نشینی در اماکنی که مقدس خوانده شده اند.

این ها نمونه های چند از حربه هائی بود که آخوندها برای حفظ قدرت بی حساب و امتیازات

ناشی از آن استفاده می کردند تا همانگونه که می خواستند به قول خودشان «مبسوط الید» باقی

بمانند. آخوندهای مبسوط الید آنانی بودند که به ظاهر برای اجرای احکام شرعی ولی در باطن و

حقیقت برای زهر چشم گرفتن از شاه، حاکمان و رعایا، افرادی را در استخدام خود داشتند.

بنوشته حامد الگار این سپاه خصوصی با اجرای احکام آخوندها که بر قدرت آنان می افزود ...

در عوض اجازه داشت که به غارت و دزدی پردازد و هرگاه در معرض تعقیب و تهدید قرار می

گرفت می توانست در مسجدها و یا در خانه علما بست بنشیند» (امین ۴۰۵).

احتشام السلطنه که مدتی حاکم زنجان بود و سپس ریاست مجلس شورای ملی را بر عهده

داشت و از شاهزادگان مترقی دربار قاجار محسوب می شد درباره تسلط آخوندها مینویسد:

«حکومت در مقابل آخوند و نفوذ و جمعیت آنها و دخالت هائی که در امور می کردند به کلی

بی اقتدار بود» (احتشام السلطنه ۸۷). او در زمان حکومت خود بر زنجان از «چندین هزار» حکم

ناحق که برخی با پرداخت رشوه به آخوند ها گرفته شده بود اشاراتی خواندنی دارد.

فساد حاکمان عرفی نیز دست‌کمی از حاکمان شرع نداشت و بوی بهبودی از اوضاع کشور شنیده نمی‌شد... منصورالسلطنه عدل از استادان حقوق ایران درباره وضع آن دوران می‌نویسد: «هر شخص مقتدر و بلکه هر فرّاش حکومت در میان مردم محاکمه نموده و احکامی که جز میل شخصی و اغراض نفسانی مدرکی نداشت صادر و اجرا می‌نمودند» (امین ۳۹۶). وضع ناهنجار عدلیه را می‌توان از سخن نماینده‌ای از دوره یکم مجلس شورای ملی دریافت: «چنانچه ناصرالدین شاه یک وقت می‌فرمودند که عدلیه، فرّاش باشی شرع است».

ازدومین دهه سلطنت ناصری دوره قانون خواهی نوین مردم ایران شروع شد که خلاصه آن چنین است:

- فرمان تأسیس شورای دولتی از سوی ناصرالدین شاه در سال ۱۲۳۷ خورشیدی (۱۸۵۸ م)،  
- منشور مصلحت خانه در آذر ۱۲۳۸ (نوامبر ۱۸۵۹)،

- قانون وزارت عدلیه اعظم و عدالت خانه‌های ایران، در ۱۱۹ ماده در اردیبهشت ۱۲۵۰ (۲۱ می ۱۸۷۱) به همراه دستورالعملی به نام «تحدید حدود فیما بین حکام و رعیت». این قانون به پیشنهاد سپهسالار تهیه شد که شاه طی فرمانی به والیان و حاکمان دستور داد تا همه متهمان به جنایت را پس از بازجویی و تکمیل پرونده به تهران اعزام دارند تا برای محاکمه و مجازات نهائی به «وزارت عدلیه اعظم» اعزام شوند. اما این فرمان نیز پس از چندی فراموش شد (امین ۴۲۸).

- نخستین طرح رسمی قانون اساسی - بنا به نوشته آدمیت - مشتمل برده اصل در ۱۲۵۰ خورشیدی (۱۸۷۲ م)،

- لایحه تشکیل دربار اعظم که از آن به نام‌های «مجلس شورای دربار»، «مجلس وزرای مسئول»، «هیئت وزرا» یا «دارالشورای کبری» نیز یاد کرده اند در ۳ آبان ۱۲۵۱ (۲۴ اکتبر ۱۸۷۲)،

- دستور العمل همین طرح به نام «دستور العمل کارگزاران دولت و قرار مشاورات مجلس دربار اعظم» در ۱۱ فروردین ۱۲۵۲ (۳۱ مارس ۱۸۷۳)،

- کتابچه تنظیمات حسنه دولت علیّه و ممالک محروسه ایران در ۱۲۵۲ خورشیدی (۱۸۷۴ میلادی)،

- دستور العمل حکام در سال ۱۲۶۶ خورشیدی (۱۸۸۷ میلادی).

فرمان تأسیس شورای دولتی در سال ۱۸۸۹ م نیز بی نتیجه ماند. شورای دولتی به ترجمه کُد ناپلئون پرداخت بی آنکه اثری بر آن مترتب باشد (امین ۴۳۱ - ۴۳۲).

ملاحظه می کنید که در مدت ۲۹ سال، ۹ فرمان، طرح و دستورالعمل برای خدمات عمومی وقواعد رابطه نهادهای دولتی با مردم تهیه شد. تعدیات حکام و بهبود اداره کشور را می توان از علل اساسی وضع چنین مقرراتی دانست.

اقدامهای سپهسالار برای تهیه قوانین و فرامین چنان بود که ناصرالدین شاه در ملاقات با اعضای کمیته مرکزی آلیانس در پاریس، ۱۲ ژوئیه ۱۸۷۳، در پاسخ شکایات آنان در باره تعدی به یهودیان ایران با اشاره به سپهسالار به زبان فرانسوی به یهودیان می گوید «این نخست وزیر به حدی حامی جدی یهودیان است که مسلمانان به او بدگمان شده اند» (لوی ۴۴۳). همین سپهسالار با مداخله مستقیم ملاً علی کنی، از کار برکنار شد (۱۲۹۷ / ۱۸۸۰ م).

در چنین دورانی حاکمان از تعدی و تجاوز به حقوق اقلیت ها واهمه ای به خود راه نمی دادند همان گونه که آزمندی آنان حرمتی برای حقوق شیعیان نیز نمی شناخت.

ویژگی دیگر دوران قاجار، کاپیتولاسیون بود که نخستین بار در عثمانی بوسیله سلطان سلیمان (۱۵۶۶ - ۱۴۹۵) به نفع دولت های اروپائی برقرار شد. شاه عباس (سلطنت از ۱۵۸۵ م تا ۱۶۲۲) به تقاضای آنتونی شرلی فرمانی نوشت که برابر آن بازرگانان انگلیسی در دادگاه های ایران محاکمه نمی شدند. در معاهده صلح ترکمانچای (۱۰ فوریه ۱۸۲۸)، کنسولگری روسیه حق قضاوت در امور حقوقی و مدنی اتباع روسیه را به دست آورد. از آن پس همه کشورهای اروپائی و دولت عثمانی در قراردادهائی که با ایران امضا می کردند این حق را به دست آوردند. این حق در مورد روسیه پس از انقلاب در آن کشور با عهدنامه دوستی ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱ و بطور کلی در سال ۱۳۰۶ برابر ۱۹۲۷ م با قانون نوین دادگستری منتفی شد.

اقلیت های دینی صاحب کتاب «محقق به استفاده از مصونیت از محاکم شرع و عرف ایران شدند و توانستند دعاوی و شکایات خود را از طریق کنسولگری های انگلیس و روسیه که در اکثر شهرهای ایران تأسیس شده بود تعقیب نموده و از حوزه صلاحیت دادگاه های بومی ایرانی خارج کنند» (امین به نقل از محیط طباطبائی، ص ۴۱۶).

## قانون اساسی مشروطیت و متمم آن

پس از کشته شدن ناصرالدین شاه در ذی القعدة ۱۳۱۳/آوریل ۱۸۹۶، مظفرالدین شاه به سلطنت رسید. اغتشاش در نظام حقوقی کشور و آرای ظالمانه و ناسخ و منسوخ از سوی حکام (عرفی و شرعی) چنان بود که «مردم از این وضع به جان آمدند و به این جهت در انقلاب مشروطیت خواسته اصلی مردم تأسیس عدالت خانه و اجرای عدالت بود» (امین ۶۵).

آغاز جنبش مشروطیت را می توان از سال ۱۲۸۴ خورشیدی/ ۱۹۰۵ میلادی با مهاجرت آخوندها و مردم، معروف به هجرت صغری، به شهرری، دانست. مهاجران در آن زمان تقاضاهای خود را در هشت بند اعلام داشتند که بند ۴ آن «بنای عدالت خانه ای در تمام شهرهای ایران برای جلوگیری از ستمگری های حکام» بود. دوباره یاد آوری می کنم که منظور از حکام همان است که در پیش گفتیم یعنی هم نمایندگان دولت مرکزی در ولایات و هم آخوندها است.

پس از تنش و کشاکشی که میان مردم و دستگاه حکومتی رخ داد؛ مظفرالدین شاه، فرمان اول مورخ ۱۲۸۴ خورشیدی/ ۱۹۰۵ میلادی را صادر کرد که در آن ایجاد «عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع . . . و تعیین حدود و اجرای احکام شریعت . . .» پیش بینی شده بود. این فرمان، شاید می توانست دست آخوندها را از بسیاری امور کوتاه کند و سبب نوزائی مذهبی در ایران شود؛ اما دواصطلاح «عدالتخانه دولتی» و «اجرای احکام شرع و تعیین حدود و اجرای احکام شریعت» سبب رمیده شدن آخوندها و اقدام آنان به تحریک مردم به مخالفت با فرمان شاه شد. آخوندها، به قول خود، دست به مهاجرت کبیر، به قم زدند و بست نشستند. مظفرالدین شاه مجبور به برکناری عین الدوله و صدور فرمان معروف به فرمان مشروطیت مورخ ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی برابر ۵ اوت ۱۹۰۶ میلادی شد. در این فرمان ذکری از «عدالتخانه دولتی» نشده بود. یعنی اوضاع و احوال قضائی به همان روشی باقی ماند که در پیش گفتیم.

آخوندها برای برای بار کردن بار سنگین فقه به قطاری در حال حرکت، که به قول سهراب سپهری «سیاست می برد»، دوباره به تحریک مردم پرداختند تا اعتراض کنند. از این روی، سه روز پس از این فرمان، شاه مجبور به امضای مکملی برای فرمان خود شد که در آن شاه از منتخبین ملت نام برد و سپس «فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی موافق تصویب و امضای منتخبین، بطوری که شایسته ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که به شرف

عرض و امضای همایونی ما برسد...». ملاحظه می‌کنید که چگونه مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی دگرگون شد و از آن پس قطار مشروطیت با بار سیاست و فقه، بازهم به قول سپهری، «چه سنگین می‌رفت». شروع دعوی مشروعه و مشروطه هم بنظر من از این تاریخ است. پس از این فرمان، و گشایش رسمی مجلس با حضور شاه در ۱۴ مهر ۱۲۸۵ برابر ۷ اکتبر ۱۹۰۶ میلادی، کار تدوین قانون اساسی با شتاب آغاز شد و علت شتاب آن بود که بیماری مظفرالدین شاه هر روز شدت می‌گرفت و بیم آن بود که با مرگ وی، کار تصویب قانون اساسی با مشکل روبرو شود. از این روی، مجلسیان به سرعت پیش‌نویسی آماده کردند و برای شاه فرستادند. پس از چند تغییر به خواست شاه، در روز ۸ دی ۱۲۸۵ خورشیدی برابر ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ مظفرالدین شاه که آخرین روزهای عمر خود را می‌گذراند، قانون را توشیح کرد.

با همه این‌ها، پدران بنیانگذار قانون اساسی هشیار تر از آن بودند که تنها به نصّ و متن فرمان شاه اکتفا کنند. تطبیق فرمان مظفرالدین شاه با اصول ۱۵ و ۱۶ قانون اساسی گویای آگاهی نمایندگان است. برابر این دو اصل مجلس می‌تواند در «همه امور با رعایت اکثریت آراء آنچه را که صلاح و مصلحت بداند به عرض برساند». دو دیگر آن که «کلیه قوانینی را که برای تشیید مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکتی لازم است» تصویب کند. این دو اصل صریحاً با فرمان سوم مظفرالدین شاه و در نتیجه با هدف‌های پوشیده ولی نیرنگ آلود آخوندها مابینت دارد. افزون بر آن، در همه قانون اساسی، مجلس به عنوان شورای ملی خوانده شده نه به نام شورای اسلامی و در همه قانون اساسی نامی از دین و مذهب رسمی برده نشده است.

اما، با توجه به شتاب نمایندگان، این قانون اساسی بگونه‌ی کامل و منسجم از آب در نیامد. اصول آن بسیار کلی و به گونه‌ای بود که مدتی پس از اجرای آن کشمکش‌هایی میان دولت و دربار با مجلس رخ داد. از این روی، فکر نوشتن متممی برای آن پاکرفت و مجلس شورای ملی به تدوین متمم پرداخت. متمم قانون اساسی، پس از کشمکش‌های فراوان سرانجام به تصویب مجلس رسید و برای توشیح به شاه عرضه شد.

اصول هشتم تا بیست و ششم متمم قانون اساسی، در بیان حقوق و آزادی‌های ملت بود. در زمینه‌ی حقوق مدنی، آزادی‌های شخصی تأسیس مدارس و آزاد بودن عامه مطبوعات. اما خاری که بیش از همه به چشم آخوندها می‌خلید اصل هشتم در باره برابری افراد بود. زیرا تلاش



آخوندها برای برقراری «مجلس دارالشورای کبرای اسلامی» و نفی «کلمه ی قبیحه ی آزادی» بود و به نظر برخی از آنان **المشروطه کفر و المشروطه طلب کافر** (آدمیت فریدون ۲۵۹) تلقی می شد.

اختلاف آخوندهای مشروعه طلب با مشروطه خواهان - اعم از معمم و مکلا، شایسته توجّه بیشتری است. اختلاف در سه مورد اساسی بود:

**الف - درباره قانونگذاری،** مشروعه طلبان آن را حرام و مبین با خاتمیت پیامبر اسلام می دانستند. آخوندهای مشروطه خواه هم تردیدی در این حرمت نداشتند ولی تفسیر دیگری از قانونگذاری می کردند مانند این که مجلس شورای ملی، حکم شرعی تصویب نمی کند، بل، وظیفه مجلس «**امور و مصالح دنیویّه**» است و ربط به امور دینی ندارد (زرگری ص ۹۰).

**ب - اختلاف دوّم در مورد تفسیر از واژه آزادی** است. آخوندهای مشروعه طلب، آن را با اساس اسلام، که عبودیت و تقلید است، متباین می دانستند و از آثار آزادی، انتشار عقاید زنادقه، ملاحظه و کفریات را مثال می آوردند. در حالی که مشروطه خواهان - اعم از معمم و مکلا - آزادی را در حقوق خاصّه مردم مانند غذا، لباس، مسکن می دانستند و مقصود از آزادی در گفتار و افکار را نیز مصالح عامّه می دانستند که اگر انتشار افکار یا نشریات در باره مصالح عمومی بود پذیرفته می شود و در غیر این صورت می توان با دلیل آن ها را مردود شناخت. یکی از آخوندهای مشروطه خواه، آزادی مجامع را این گونه تعریف کرد: «**احرار گرد هم برآمده و در امور مملکتی و ولایات که مدخلیت در سیاست و تدبیر منزل دارد با مشورت یکدیگر همراهی شده و ... به مقتضای حکمت رفتار نمایند**».

**پ -** یکی دیگر از انتقادهای تند مشروعه طلبان اصل برابری افراد بود که اینان آن را مبین با اسلام می دانستند. به نظر آنان «**لازمه مساوات آن است که طایفه امامیه و فریق ضالّه نهج واحد باشند**». اما، مشروطه خواهان تفسیری دیگری از مساوات داشتند بر این اساس که آنان برابری مردم را تساوی در محاکمات می دانستند. به این ترتیب که «هر حکمی که بر هر عنوانی از عناوین شرعیّه یا عرفیه باشد در اجرای آن حکم فرقی مابین مصادیق گذارده نشود» (زرگری ص ۹۷).

با توجّه به این مخالفت ها و همراهی محمد علی شاه با مشروعه طلبان، نمی توان از نویسندگان متمم قانون اساسی توقع داشت که در مورد آزادی اقلیت های دینی و مذهبی نامی بیاورند. تلقی

مشروع طلبان و شمار زیادی از مردم از برابری و قانونگذاری تا برآمدن رضا شاه ادامه داشت. با این همه متمم قانون اساسی نوآوری‌هایی نسبت به زمان خود دارد. مانند:

۱ - اصل ششم متمم قانون اساسی مشروطیت که **جان و مال اتباع خارجه مقیم در خاک ایران را مأمون و مصون** می‌داند. در حالی که مشروع طلبان آنان را به دو قسمت کافر حربی و کافر ذمی تقسیم می‌کردند. اولی را مستحق جنگیدن و دومی را موظف به پرداخت جزیه می‌دانستند و هر دو را بگونه‌ای مطلق کافر می‌خواندند.

۲ - اصل ۱۲ متمم قانون اساسی مشروطیت از جمله مواردی است که دست آخوندها را در امور قضائی کوتاه می‌کرد زیرا این اصل مقرر می‌دارد: «**حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون**». اگر این اصل را با اصل ۷۱ که «... **قضاوت در امور شرعی را با عدول مجتهدین جامع الشرایط**» می‌داند جمع کنیم می‌بینیم که چگونه قلمرو سلطه آخوندها را کم کرده‌اند. افزون بر آن برابر اصل ۷۴ که مقرر می‌دارد «**هیچ محکمه‌ای ممکن نیست منعقد گردد مگر به حکم قانون**» آخوندها باید در دادگاه‌هایی به امور قضاوت در امور بپردازند که به موجب قانون تأسیس شده باشد.

۳ - اقدام مهم دیگر متمم قانون اساسی مشروطیت، که برخلاف فقه امامیه است عبارت بود از اصل ۸۶ متمم قانون اساسی که محکمه استیناف را برای تجدید نظر خواستن از رأی دادگاه‌ها وضع کردند. زیرا در نظام حقوقی اسلامی اعتراض و پژوهش از احکام وجود ندارد همان‌گونه که سلسله مراتب نیز در میان حاکمان شرع نبود و نیست.

۴ - اصل ۱۳: درباره **مصونیت منزل و خانه هرکس** و اصل ۱۴ ممنوعیت نفی بلد و یا منع اقامت در محلی یا اجبار به اقامت در محل معینی است.

۴ - اصل ۱۷ و ۱۵ متمم قانون اساسی مشروطیت در مورد **ممنوعیت تصرف و سلب مالکیت افراد** است که در اصل ۱۵ به مجوز شرعی اشاره شده است. این اصل ترجمه ماده ۱۱ قانون اساسی بلژیک به سال ۱۸۳۱ میلادی است که از مجوز قانونی ( *de la manière établie par la loi* ) نام برده است و به نظر می‌رسد سهو قلمی و یا در برگردان آن به فارسی اشتباهی صورت گرفته است.

با همه این نوآوری‌ها، قاضیان در دادگاه‌های نوین بر اساس همان فقه امامیه مبادرت به رسیدگی و صدور رأی می‌کردند از این رو عدالت قضائی آن طور که باید، بویژه در مورد اقلیت‌های دینی و مذهبی، اجرا نمی‌شد. داستان کشتن فریدون زردشتی سرمایه‌دار تهرانی در برابر چشم زن و فرزندش در سال ۱۲۸۶ برابر با ۱۹۰۷ م. از نمونه‌های بی‌عدالتی است. قاتلان این شخص پس از دستگیری به ارتکاب قتل اقرار کردند و پس از رسیدگی به مجازات شلاق محکوم شدند. به هنگام اجرای مجازات در ماه خرداد همان سال سه نفر از چهار نفر مجرمان جان سپردند. گروهی از مسلمانان «بر اساس قانون قصاص قتل مسلمان را به جرم قتل نامسلمان نا روا خواندند و برای انتقام جوئی از زردشتیان اعلام آمادگی کردند» (امین ۴۹۰ به نقل از صدرا لاشراف محسن، خاطرات، تهران، انتشارات وحید ۱۳۶۴).

افزون بر مداخله قوه مجریه در امر قضا، مانند کشتن آزادیخواهان در باغشاه، مجلس نیز یک بار به محاکمه دست یازید. از این قرار که در سال ۱۲۸۷ شمسی / ۱۹۰۸ م، علی اکبر دهخدا، برای نوشتن برخی مقالات در روزنامه صور اسرافیل، به تقاضای سید عبدالله بهبهانی، بوسیله خود او و سید محمد طباطبائی محاکمه و خوشبختانه تبرئه شد. (امین ۴۹۲)

از همه جالب تر این که قاضیان استخدامی تا چند سال پس از مشروطیت از ترس آخوندها تصمیم‌های قضائی خود را «حکم» نمی‌نامیدند بلکه آن را «راپرت به مقام وزارت» می‌خواندند.

### قانون‌های دیگر

یکی از کسانی که دادگستری عرفی ایران باید وامدار همیشگی او باشد میرزا حسن خان مشیرالدوله است. وی، نخستین بار در سال ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م، سپس در ۱۲۸۸ ش / ۱۹۰۹ م و سپس تر در سال ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ ش / ۱۹۱۱ م به وزارت دادگستری منصوب شد.

میرزا حسن مشیرالدوله، «با نیت کوتاه ساختن دست روحانیان از امور قضائی ایران ضمن تنظیم قانون تشکیلات وزارت عدلیه مورخ ۲۱ رجب ۱۳۲۸ هجری قمری [۶ مرداد ۱۲۸۹ برابر با ۱۹ ژوئیه ۱۹۱۰ م] به اصول تنظیم محاکمات نیز پرداخت؛ ولی علمای طراز اول با قانون تنظیمی مشیرالدوله به مخالفت برخاستند و برای اعمال نظر خود هشت ماده بر آن افزودند» (زهر شجعی ۱۹۵) سر انجام در سال ۱۳۲۹ قمری [۱۲۹۰ شمسی و ۱۹۱۱ م] در دوره دوم

مجلس، مشیرالدوله قانون اصول محاکمات را تهیه کرد که باز هم آخوندها به رهبری مدرّس در مجلس به مبارزه با آن برخاستند. خواست آنان این بود که:

«۱ - هیچ کس غیر از مجتهد جامع الشّرایط حقّ محاکمه و فصل خصومت در دعاوی

شیعیان را ندارد؛

۲ - بعضی از مقرّرات پیشنهادی در آئین دادرسی [کذا] مثل تأمین خواسته، توقیف اموال

قبل از ثبوت حقّ است و این امر وجاهت قانونی (شرعی) ندارد؛

۳ - توقیف متّهم قبل از اثبات مجرمیت وجاهت شرعی ندارد.» (امین ۴۹۷)

سرانجام با مذاکراتی که میان مدرّس و مشیرالدوله به عمل آمد چند ماده به قانون افزوده شد. و سپس در کمیسیون عدلیّه مجلس به نام «قانون موقّتی اصول تشکیلات عدلیّه و محاضر شرعیّه و احکام صالحیه» مشتمل بر ۳۲۵ ماده در ۲۱ رجب ۱۳۲۹ ق/ سوّم مرداد ۱۲۹۰ ش/ ۷ ژوئن ۱۹۱۱ به تصویب رسید.

مشیرالدوله برای رفع بدبینی آخوندها و ارضای آرّ پایان ناپذیر آنان تدبیری اندیشید؛ به این ترتیب که بوسیله صدرالاشراف به آنان پیام فرستاد که نام‌های علمای مجتهد را در تهران و شهرستان‌ها در اختیار وزارت دادگستری بگذارند تا از آنان برای کار قضا دعوت شود. امّا مشیرالدوله مطمئن بود که آنان این فهرست را تهیه نخواهند کرد؛ چون رقابت و چشم و هم‌چشمی آخوندها کار دیروز و امروز نیست. از این روی، پس از چندی از قضات استخدامی وزارت دادگستری، خواست تا وصول فهرست، برای حلّ و فصل دعاوی مردم اقدام کنند. توضیح این نکته لازم است که این قانون و هم چنین «قانون اصول محاکمات حقوقی»، «قانون اصول محاکمات جزائی» و «قانون اصول محاکمات تجاری» همه عنوان قانون‌های موقّت و آزمایشی را داشتند که تنها به تصویب کمیسیون عدلیّه مجلس می‌رسید. (امین ص ۴۹۸ - ۴۹۷). قانون اصول محاکمات جزائی در کمیسیون به تصویب رسید که مدرّس هم در آن عضویت داشت و موافقت خود را با آن اعلام کرد. این قانون از اوّل شهریور ۱۳۰۰ / ۲۱ اوت ۱۹۱۲ در هیئت وزراء تصویب شد و به اجرا درآمد. در سال ۱۳۰۱ در تهران تظاهراتی علیه این قانون برگذار شد که دولت مجبور به لغو آن شد.

باوجود این قوانین و نهادهای تازه، هنوز دادگستری ایران زیر سلطهٔ آخوندها قرار داشت بگونه‌ای که قانون کیفر همگانی به عنوان قانون جزای اسلامی در اختیار آخوندها باقی ماند تا آن که در سال ۱۲۹۵ ش / ۱۹۱۶ م به صورت تصویب‌نامهٔ هیئت وزیران تصویب و به مرحله اجرا درآمد.

### ۳- تحوّل قوانین در دورهٔ پهلوی

در دوران پهلوی، پس از انحلال عدلیّه، قانون مدنی، قانون آئین دادرسی مدنی، قانون جزای عمومی ایران تهیه شد و کاپیتولاسیون از میان برداشته شد. از این زمان، همهٔ قانون‌ها، هر چند گوشه چشمی به فقه امامیه داشتند، اما گرایش آنان به سوی عرفی شدن همهٔ نظام حقوقی و قضائی ایران بود.

در سال ۱۳۰۴ / ۱۹۲۵ م، قانون مجازات عمومی به تصویب کمیسیون مجلس رسید و برای رهایی از مخالفت آخوندها ماده یکم آن مقرر می داشت که: «مجازات‌های مصرّحه در این قانون از نقطه نظر حفظ انتظامات مملکتی مقرر و در محاکم عدلیّه مجری خواهد بود و جرم‌هایی که موافق موازین اسلامی تعقیب و کشف شود طبق حدود و تعزیرات مقررّه در شرع مجازات می‌شوند».

در قانون انتخابات سال ۱۳۰۴ به اصطلاح «ملل متنوعه» برمی‌خوریم که مراد از آن اقلیت‌های مذهبی ایرانی هستند که دربارهٔ آن توضیح خواهم داد.

دگرگونی اساسی قانون‌های دادگستری را پس از مشیرالدوله، وامدار علی اکبر داور وزیر دادگستری کابینه حسن مستوفی‌الممالک به هنگام سلطنت رضا شاه هستیم. وی در ۲۰ بهمن ۱۳۰۵ / فوریه ۱۹۲۷، با انحلال «تشکیلات موجود عدلیّه» ماده واحده‌ای به مجلس تقدیم داشت که برابر آن وزیر دادگستری می‌توانست بوسیله کمیسیون‌های مرکب از اشخاص بصیر، موادی برای اصلاح اصول تشکیلات و محاکمات و استخدام عدلیّه تهیه و به موقع اجرا بگذارد تا پس از آزمایش در مدت ۴ ماه به مجلس شورا پیشنهاد شود. پس از گذشت دوره چهارماهه، در اردیبهشت ماه ۱۳۰۶، دادگستری نوین بوسیله رضا شاه گشایش یافت و شروع بکار کرد. در همین

مراسم رضا شاه از مستوفی الممالک نخست وزیر خواست تا با توجه به اصلاحات عدلیه الغای کلی رژیم کابیتولاسیون را فراهم آورد.

چهار ماه برای اصلاحات اساسی دادگستری کافی نبود از این روی، داور، دوباره در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۶ تقاضای تمدید اختیارات برای چهارماه دیگر کرد که با وجود مخالفت‌ها، مجلس اختیاراتی به کمیسیون دادگستری داد تا قوانینی را تصویب کند و آن قوانین بگونه آزمایشی به موقع اجرا گذاشته شود. اما لویح دولت در باره قانون مجازات عمومی و آئین دادرسی کیفری مورد تصویب مجلس قرار نگرفت (امین ۵۳۳).

به‌خوبی پیداست که آخوند ها این اصلاحات را بر نمی‌تافتند و منصب قضاوت را تنها از آن خود می‌دانستند و دادگستری نوین ایران را فاقد مشروعیت می‌شمردند - با آن‌که داور بسیاری از آنان را نیز بکار دعوت کرده و یا اجازه ادامه کار به آنان داده بود.

از قانون‌های مربوط به اقلیت‌های دینی و مذهبی در این دوران می‌توان از **قانون رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه** در ۳۱ تیر ماه سال ۱۳۱۲ یاد کرد. منظور از احوال شخصیه مقررات مربوط به اهلیت، نکاح، روابط مالی زوجین، طلاق، نگاهداری اطفال و غیر رشیدان، قیمومت و انفاق اقربا از جمله این حقوق است.

ایرانیان غیر شیعه نیز مانند دیگر ساکنان ایران اعم از اتباع داخله و خارجه برابر ماده ۵ قانون مدنی تابع قوانین ایران هستند اما، برابر ماده ۷ قانون مدنی، شهروندان بیگانه در مسائل مربوط به احوال شخصیه و اهلیت و حقوق ارثیه در حدود معاهدات تابع قوانین دولت متبوع خود هستند. قانون رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه به موجب ماده واحده‌ای به تصویب کمیسیون قوانین عدلیه رسید. پیش از تصویب این ماده واحده، دادگاه‌ها با توجه فتوای علمای امامیه، برای ایرانیان غیر شیعه قوانین خود آنان را رعایت می‌کردند.

برابر این ماده واحده « نسبت به احوال شخصیه و حقوق ارثیه و وصیت ایرانیان غیر شیعه که مذهب آنان بر رسمیت شناخته شده محاکم باید قواعد و عادات مسلمة متداوله در مذهب آنان را جز در مواردی که مقررات قانون راجع به انتظامات عمومی باشد . . . رعایت نمایند» به نظر دکتر سید حسن امامی، در زمان تصویب این ماده واحده هیچ قانونی در مورد مذاهب ایرانیان غیر شیعه و به رسمیت شناختن آن وجود نداشت از این رو به نظر او «قوانین موضوعه کشوری،

مذهبی را صراحتاً به رسمیت نشناخته است؛ فقط در قانون انتخابات مصوّب ۱۳۰۴ در ماده دوازدهم آمده است: «انتخاب شوندگان باید دارای صفات ذیل باشند: ۱ - متدین به دین حضرت محمد ابن عبدالله باشد، مگر اهل دیانت از نمایندگان ملل متنوعه (مسیحی، زردشتی و کلیمی) ...»

باتوجه باین ماده واحده، ایرانیان غیر شیعه تنها در احوال شخصیه و حقوق ارثیه و وصیت تابع قواعد و عادات مسلمة خود هستند. از امتیازات این ماده واحده برای ایرانیان غیر شیعه این بود که آنان از سختگیری‌های فقه امامیه در مورد ولایت قهری پدر و جدّ پدری درباره اجازة ازدواج، حضانت منحصر پدر و جدّ پدری رها شدند. اقلیت بودن گاهی در برخی از اجتماعات مزایائی هم دارد و درباره این مزایای اقلیت‌های دینی پس از انقلاب ۵۷ هم سخن خواهیم راند.

باری، تحولات این دوره عمیقاً نظام قضائی ایران را دگرگون ساخت که تنها نمونه‌هایی از آن نشان دهنده اثرهای این کار شگرف است مانند: قانون ازدواج در سال ۱۳۱۰ که حق انحصاری اجرای صیغه عقد ازدواج را از آخوند ها گرفت، قانون تجارت مقتبس از قانون فرانسه که دست آنان را بکلی از دعاوی تجاری کوتاه ساخت، قانون آئین دادرسی مدنی که تکلیف همه دعاوی مدنی را روشن کرد و دیگر موضوع شرعی و عرفی مطرح نمی شد مگر در مواردی بسیار استثنائی، قانون ثبت اسناد و املاک که محاضر شرعی آخوندها را بکلی بست و سند های آنان را فاقد اعتبار شناخت. از آن پس قوانینی که با فقه امامیه مخالف و متناقض بود نیز وضع شد مانند فروش مشروب الکلی، مجازات آخوندهائی که صیغه ازدواج را بی ثبت آن جاری می ساختند و یا در این اواخر مجازات مردی که، بی اجازه دادگاه حمایت خانواده، همسر دوم اختیار می کرد.

در دوران پهلوی دوم، آخوند ها دوباره نیرو گرفتند و برخی از آنان به کجروی های دست یازیدند. این بار تنها شخص آخوند به تنهایی نبود بل نهاد و سازمانی هم بوجود آمد تا خشونت و وحشیگری های سده های میانه به گونه ای سازمان یافته عمل کند. نمونه ای از آن قتل احمد کسروی به دلیل انکار ضروریات اسلام، مرتد بودن و مهدور الدم شدن وی است. برای نشان دادن قدرت آخوند های سازمان یافته کافی است توجه کنیم که کشتن احمد کسروی در اتاق باز پرس دادگستری تهران و در حضور وی رخ داد و از این جهت جرمی مشهود بود؛ اما هیئت وزیران پرونده را به

دادگاه نظامی احاله داد و آن دادگاه سید حسین امامی و برادرش، متهمان به قتل، را از زندان آزاد کرد. همان سید حسین امامی، پس از چندی به کشتن هژیر نخست وزیر دست زد زیرا بنا به ادعای او، هژیر دستور تیراندازی به سوی مردمی را داده بود که در تظاهرات علیه دولت، قرآن را با خود حمل می‌کردند. سرانجام می‌توان از کشتن رزم آرا نخست‌وزیر بدست خلیل طهماسبی و تقدیس او بوسیله آخوندها و بخشودگی او بوسیله مجلس یاد کرد.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴، شیخ محمد تقی فلسفی، در سلسله سخنرانی‌های از رادیو، به فعالیت بهائیان اعتراض کرد و خواستار جلوگیری از آنان شد. در ۱۶ اردیبهشت پس از سخنرانی وی، تظاهرات وسیعی، به تحریک آخوندها، از سوی مردم در تهران و شهرهای بزرگ روی داد و دولت برای آرام کردن مردم حکومت نظامی اعلام کرد و در همین روز حظیره القدس بوسیله نظامیان تصرف شد.

۱۵ خرداد ۱۳۴۲، را می‌توان آخرین کشاکش آخوندها با دولت تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ دانست. برای به دست آوردن دامن آخوندها، روشنفکران لائیک‌نما و خرافه‌گرا نیز در این شورش شریک شدند تا سوگند به کتاب‌های آسمانی و یا مشارکت زنان را رد کنند.

اما در دوران پهلوی دوم، دو میثاق مهم بین المللی «**میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی**» و «**میثاق حقوق مدنی و سیاسی بشر**» در سال ۱۳۵۴ خورشیدی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. تصویب این میثاق‌ها بی‌اِما و اگر بود - برعکس روش کنونی تصویب میثاق‌ها که خواهیم دید.

هدف اساسی دو میثاق بالا، این بود که اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر را به صورت تعهدی حقوقی در آورند. زیرا اعلامیه با همه ارزش معنوی و اخلاقی خود، موضوع قرارداد بین دولت‌ها نبوده و ارزش حقوقی آن برابر یک قطعه نامه سازمان ملل بود. در ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، از حقوق اقلیت‌ها به این عبارت یاد شده است:

«در کشورهای که اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی زندگی میکنند، افراد وابسته به آنها را نمی‌توان از حقوق مشترکشان در مورد زندگی فرهنگی، مذهبی و بکار بردن زبان مخصوصشان محروم کرد.»

سخن درباره دوره پهلوی را با گفته یک حقوقدان از گروه اقلیت‌های دینی به پایان می‌برم:



«علی‌رغم سکوت قانون اساسی دورهٔ مشروطیت در مورد حقوق اقلیت‌های مذهبی، این اقلیت‌ها جز موارد انگشت شمار (نیل به مقام وزارت، رسیدن به مناصب عالی نظامی یا قضاوت) در کلیهٔ زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از موقعیت‌های برابر با سایر هموطنان برخوردار بودند. در آخرین سال‌های رژیم پادشاهی سه نفر از ارمنیان در مقام معاونت وزیر در هیئت دولت شرکت داشتند». از نظری، تساوی در امر استخدام و در کلیهٔ موارد آموزشی نیز برقرار بود. مدارس ارامنه مستقل بودند و درکنار برنامه‌های رسمی وزارت آموزش و پرورش زبان مادری و اصول دینی آنان تدریس می‌شد. همو اضافه می‌کند که، با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی و مقررات جزائی و اتخاذ سیاست‌های تبعیض‌آمیز نسبت به اقلیت‌های دینی «ظرف مدت بیست و یکسال تقریباً ۷۵٪ از جمعیت دویست هزار نفری ایرانیان ارمنی ترک دیار نمودند» (آرتاواز ملکیان).

#### ۴ - تحوّل قوانین پس از انقلاب ۱۳۵۷

حال، نگاهی بیندازیم به قوانین پس از انقلاب در مورد قانون اساسی، قانون مدنی و قانون مجازات اسلامی. در این زمینه شرح و بسطی کوتاه می‌دهم و در بارهٔ قوانین دیگر به اشارتی قناعت می‌کنم.

بیش از دویست سال پیش از این، در مادهٔ ۱۶ اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروندان در سال ۱۷۸۹، پس از انقلاب فرانسه، آمده بود: «در جامعه‌ای که حقوق افراد تضمین نشده و تفکیک قوا عملی نگردیده است، قانون اساسی به هیچ صورتی وجود ندارد.»

بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که نه حقوق افراد تضمین شده و نه تفکیک قوا عملی گردیده است. و در هر دو مورد یاد شده ما بسیاری از حقوق مندرج در متمم قانون اساسی مشروطیت را هم از دست داده‌ایم. پیش از این از بنش رئیس جمهوری چک و اسلواکی یاد کردیم؛ در اینجا دوباره جملهٔ او را یاد آور می‌شوم. وی با مشاهدهٔ مشکلات اقلیت‌ها در اروپای شرقی و مرکزی گفته بود: «پیش از شروع به تعریف حقوق اقلیت‌ها باید حقوق اکثریت و تکالیف اقلیت را روشن کرد». قانون اساسی جمهوری اسلامی در حقیقت بیانگر حقوق یک اقلیت ممتاز است؛ بنا براین نه به اقلیت‌های دینی و مذهبی احترامی دارد نه به

اکثریتِ خاموش زیر سلطهٔ تحمیلی. در قانون اساسی که تهیه کرده‌اند تنها خود را می‌بینند و آرای مردم تنها ارزش نمایشی دارد. دربارهٔ بطلان قانون اساسی جمهوری اسلامی و معتبر نبودن آن استدلالاتی دارم که به فرصتی دیگر وا می‌گذارم.

### برخی از موادّ قانون اساسی جمهوری اسلامی

بیشتر قانون‌های اساسی دنیا، بویژه در جهان سوّم، شامل موادّی هستند که می‌توان آن‌ها را «**موادّ زیوری**» نامید. این موادّ نشان‌دهندهٔ تغییری است که در تهیهٔ قانون اساسی پس از جنگ دوّم جهانی رخ داده است. نمونه‌های فراوانی از این «موادّ زیوری» در قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود دارد؛ اما در مقام مقایسه با قوانین دیگر عقب افتاده و بدوی است. نمونه‌هایی از اصول این قانون را می‌آورم:

- برابر اصل چهارم همهٔ قوانین و مقرّرات کشور باید بر اساس موازین اسلامی باشد و مرجع تشخیص آن هم شورای نگهبان است. افزون بر آن در اصل ۷۲ هم آمده است که مجلس نمی‌تواند «**قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد**». ملاحظه می‌کنید که «**موازین اسلامی**» اصل ۴ تبدیل به «**اصول و احکام مذهب رسمی**» در اصل ۷۲ شده است.

اصل ۲ متمّم قانون اساسی مشروطیت، که آن‌همه مورد انتقاد سکولارها قرار گرفته بود بسی پیشرفته‌تر از اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی است. زیرا در آن اصل «**موادّ قانونیه نباید مخالفتی با قواعد مقدّسهٔ اسلام**» داشته باشد در حالی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبتنی بودن بر اساس موازین اسلامی و «**اصول و احکام مذهب رسمی**» آمده است تا همهٔ قوانین بر مبنای آن باشد. نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی تفاوتی میان **مخالف شرع نبودن قوانین و مبتنی بودن بر فقه** نمی‌بینند. از این روی آنچه را که متناسب با وضع امروزی است ولی در فقه نیامده، خلاف شرع می‌پندارند مانند سنّ رشد که در بخش قانون مدنی به آن خواهم پرداخت. خطر بزرگ این قانون اساسی برای جامعه ایران آن است که قوانین جمهوری اسلامی انعطاف ناپذیر شده‌اند و با شرایط زمان و مقتضات روزگار نوهنگام نبوده و نخواهند شد. نمونهٔ اعلای آن بانکداری اسلامی و یا قانون جزای اسلامی و یا تغییرهایی است که در قانون مدنی و یا

دیگر قوانین آورده‌اند که هر یک از آنها نمونه‌های خوبی از آن روشی است که من آن را «**بلدوی سازی قوانین**» ایران نامیده‌ام.

- اصل هشتم دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر. که با این مستمسک، حریم خصوصی افراد نیز مورد تعدی واقع شده و می‌شود.

- اصل ۱۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی مقرر می‌دارد که: «**مردم ایران از هر قوم، قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز نخواهد بود.**» در این اصل از دین و مذهب نام برده نشده است در حالی که امروزه در ایران، اساس نابرابری مردم بر دین و مذهب استوار است. رهبر، اعضای شورای نگهبان، وزیران، خبرگان و قضایان همه باید از شیعهٔ دوازده امامی باشند. یادآوری این نکته نیز لازم است که چون حاکمان از ایران و ایرانیّت نفرت دارند شرط ملیّت ایرانی برای رهبر در اصل ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود ندارد. دیگر آن که در اصل ۱۹ از جنس نامی به میان نیامده است در حالی که یکی دیگر از اسباب تبعیض در جمهوری اسلامی جنسیت است که در آن زنان هم از برخی مشاغل ممنوعند - مانند تصدی به مقام ریاست جمهوری یا قضاوت (اصول ۱۱۵ و ۱۶۳ قانون اساسی) - و هم از لحاظ شهادت، ارث و نگاهداری کودکان در مرحلهٔ پائین تری از مردان قرار دارند.

- اصل ۲۰ «**همهٔ افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همهٔ حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.**» این اصل، آلوده به نیرنگ آخوندهاست. آنان که بطور یقین از اختلاف مشروع طلبان با مشروطه خواهان در مورد برابری همگان آگاه بودند این بار «خدعه» را بکار می‌گیرند. در این اصل از برابری حقوق زن و مرد یاد نشده و تنها **زن و مرد را یکسان در حمایت قانون می‌داند.** موضوع باد و پشه در نزد سلیمان پیامبر است؛ زن ایرانی و یا ایرانیان غیر شیعه از قانون‌های تبعیض‌آمیز شکایت دارند. حمایت قانونی وقتی معتبر و مفید است که قوانین برابری را برای همه به رسمیت بشناسد و گرنه اجرای برابری حقوق نابرابر ریشخند به حقوق مردم است. شگفت آن‌که از حقوق مدنی هم در این اصل نام برده نشده است.

مقایسه این اصل با اصل تساوی حقوق در متمم قانون اساسی مشروطیت اصل ۸ نشان می دهد که ماشین «بدوی سازی» بسیار خوب عمل می کند و جامعه را به سرعت به قهقرا می برد. اصل پیشین مقرر می داشت که: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود.» فرق است میان «متساوی الحقوق» بودن با «یکسان در حمایت قانون» بودن. توجه داشته باشیم که در نوشتن این اصل برای جلوگیری کردن از انتقادهای مشروع طلبان، کلمه «دولتی» به قانون اضافه شد تا افراد هم چنان در برابر قانون شرع در موضع نابرابری قرار گیرند!

خلاصه آن که برابر این قانون اساسی، هیچ غیر مسلمانی با همه شایستگی و حتی به دست آوردن آرای مردم حق رسیدن به هیچ مقام کلیدی و پراهمیت را ندارد. در ۱۷۷ اصل قانون اساسی، یکصد و چهل بار از دین، اسلام، مسلمان، شرعی، مذهبی و مترادف آن ها نام برده شده است. افزون بر همه این فرق گذاری ها، در آگهی استخدام و حتی برای انتخاب شدن از سوی مردم برای عضویت در شوراها التزام عملی و اعتقاد به ولایت فقیه شرط است تا جامعه ای که بر اساس دین و مذهب طبقه بندی شده است دچار گسستگی بیشتری شود و شیعیان ۱۲ امامی نیز به ملتزمان و معتقدان و غیر آن (خودی و غیر خودی) تقسیم گردند.

### مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی درباره اقلیت های دینی

- اصل ۱۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی مقرر می دارد: «دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی، و زیدی دارای احترام کامل می باشند. پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه ها رسمیت دارند؛ و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب خواهد بود با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب.» صرف نظر از غلط دستوری در این اصل، ایرانیان به شیعه و سنی تقسیم می شوند و معلوم است که سنیان به جز در باره احوال شخصیه، در همه موارد دیگر تابع فقه شیعه امامیه هستند. به این ترتیب اهل تسنن جزء اقلیت های مذهبی شناخته شده نیستند. یعنی جمهوری اسلامی اقلیت مذهبی ندارد و تنها

اقلیت دینی به شرح اصل ۱۳ را به رسمیت می‌شناسد که بحث خواهیم کرد. با این همه پیروان این «مذاهب دیگر اسلامی» نمی‌توانند به مناصب مختلف برسند زیرا شیعه بودن شرط است؛ هر چند که در داخل شیعیان نیز خودی و غیرخودی فراوان است و بسیاری از مناصب، مخصوص آخوندها است. دیگر این که جمله «با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب» حافظ حقوق همه نیست. به عنوان نمونه اگر در منطقه‌ای سنی‌های شافعی با ارمنیان ساکن بودند و سنی‌ها در اکثریت عددی بودند تکلیف چیست؟ زیرا قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهبی به عنوان ارمنی نمی‌شناسد و مسیحیت هم که دین است در این اصل نیامده است بنا بر این در مورد مثال ما، سنی‌ها می‌توانند مقررات محلی شوراها را بر طبق مذهب خود بی رعایت حقوق ارمنیان تهیه کنند!

مسلمانان اهل سنت با جمعیتی در حدود پنج و نیم میلیون نفر (۸ درصد کل جمعیت کشور) مشکل از اقوام ترکمن، ایرانیان عرب زبان، بلوچ، و کرد بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی این کشور را تشکیل می‌دهند. آنان نیز از نبود امکان برای مناصب بالای دولتی و فرق‌گذاری‌های دیگر شکایت دارند. مانند: نبود مساجد سنی در تهران، نبود سنیان در پست‌های انتصابی در استان‌هایی مانند استان کردستان که اکثریت جمعیت آنها سنی است.

- برابر اصل ۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصی و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل می‌کنند.» از این اصل چنین بر می‌آید که زرتشتی، کلیمی و یا مسیحی غیر ایرانی از اقلیت‌های دینی نیستند و در انجام مراسم خود آزاد نخواهند بود. و یا اگر در ایران هندو یا بودائی پیدا شود، حتی اگر ایرانی هم باشند، حق ندارند مراسم خود را آزادانه به عمل آورند. نمونه دیگر آن که اگر روزی جمعی از پارسیان هند به وطن اصلی خود، ایران، برگردند حق آموزش تعلیمات دینی به فرزندان خود را ندارند زیرا پیروان ادیان یاد شده تنها در «در حدود قانون در انجام مراسم دینی» و تعلیمات آزادند نه در مورد آموزش زبان دینی. از این جهت قانون اساسی جمهوری اسلامی با بسیاری از میثاق‌های بین‌المللی، مصوب پیش از انقلاب، که بر اساس اصل تداوم دولت‌ها اعتبار دارد، در تناقض است. دیگر آن که معلوم نیست اجرای مراسم دینی بگونه‌ای فردی آزاد است یا به صورت دسته

جمعی هم می‌شود آن را انجام داد. برابر اصل ۶۴، زرتشتیان و کلیمیان هر یک فقط یک نماینده، مسیحیان آشوری و کلدانی یک نماینده و ارمنیان جنوب و شمال نیز هر کدام یک نماینده در مجلس دارند.

- اصل ۱۴ پس از ذکر آیه‌ای از قرآن مقرر می‌دارد «**دولت جمهوری اسلامی و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی توطئه و اقدام نکنند.**» . در مورد این اصل باید گفت اولاً همه مسلمانان ایرانی نیستند و دیگر آن که همه ایرانی‌ها هم مسلمان نیستند تا تابع این قانون باشند. واژه‌های اخلاق حسنه و قسط و عدل را با توجه به شیوه‌ای که حاکمان بکار می‌گیرند باید جزء «واژه‌های زیوری» به شمار آورد. تعریف حقوق انسانی چیست؟ تنها حق زندگی است یا حقوق مدنی و سیاسی؟ ضمانت اجرای این اصل کدام است؟ تا آنجا که من می‌دانم در قانون جزای اسلامی ماده ویژه‌ای برای مجازات مرتکبین بد رفتاری با افراد غیر مسلمان وجود ندارد.

سرانجام آن که، توطئه و اقدام اگر از سوی شیعیان هم باشد جرم است بنا بر این آوردن آن در این اصل علاوه بر این که خلاف قانون‌نویسی است زائد هم هست؛ مگر آن که برای ارباب اقلیت‌ها نوشته شده باشد. افزون بر آن بند اول ماده ۵ قانون مجازات اسلامی «**اقدام علیه حکومت جمهوری اسلامی ایران و امنیت آن**» را جرم شناخته است. هم‌چنین ماده ۱۸۳ تا ۱۸۶ همان قانون مرتکب این گونه جرائم را محارب و مفسد فی الارض می‌داند. به گفته ملیکیان :

«**سیاق و عبارت پرداززی ماده ۱۴ نشان می‌دهد اقلیت‌های مذهبی از نظر واضعین قانون**

**اساسی چیزی در ردیف برده و اسیر جنگی هستند نه یک فرد متساوی الحقوق با افراد مسلمان... [در] سخنرانی آیت‌الله مصباح یزدی استناد و اشاره نموده اند: «گفته می‌شود حقوق همه شهروندان باید یکسان باشد. اگر این طور است ما باید گاهی رئیس جمهوری یهودی و زرتشتی داشته باشیم» و بلافاصله اضافه نموده است «این گونه ادعاها از گاو پرستی هم زشت‌تر است.» (ملیکیان)**

## دیگر قوانین جمهوری اسلامی و اقلیت های دینی قانون مدنی

تا پیش از انقلاب، قانون مدنی ایران بر اساس فقه امامیه قرار داشت و برای تطبیق آن با مقتضیات جامعه نوین استفاده‌هایی هم از کُد ناپلئون (۱۸۰۴) کرده بودند. پس از انقلاب، تغییراتی در این قانون داده شد که موادی را که مربوط به اقلیت‌های دینی و یا زنان است توضیح بیشتری خواهیم داد. زنان - از این جهت که اساس پایداری ایران هستند و هم چنین از حقوق باختگان حقیقی در ایران پس از انقلاب هم بشمار می‌روند.

- ماده ۱۰۴۱ درپیش از انقلاب، ازدواج دختران پیش از سن ۱۵ و پسران پیش از سن ۱۸ را ممنوع شناخته بود و اگر مصالحی ایجاب می‌کرد دادستان شرط معافیت سنی می‌داد که در هر حال به دختران کمتر از ۱۳ سال و به پسران کمتر از ۱۵ سال داده نمی‌شد. این ماده اکنون تنها به این صورت در آمد که «**نکاح قبل از بلوغ ممنوع است**» و تبصره ذیل آن «**ازدواج قبل از بلوغ را با اجازه ولی به شرط رعایت مصالح مولی علیه**» صحیح می‌داند. و چون سن بلوغ برای دختران را به ۹ سال کاهش داده اند دختر کمتر از ۹ سال با اجازه ولی قهری به خانه شوهر می‌رود. این نمونه ای است از «**یجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادری و معنوی او**» مندرج در اصل ۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی.

- پیش از انقلاب ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی مقرر می‌داشت که «**نکاح دختری که هنوز شوهر نکرده اگر چه بیش از ۱۸ سال تمام داشته باشد متوقف به اجازه پدر و جد پدری است و . . .**» اگر این دو (پدر و جد پدری) بدون داشتن علت موجه با ازدواج مخالفت می‌کردند دختر اجازه داشت با نامزد خود، شرایط ازدواج و مهریه را بوسیله دفتر اسناد رسمی به پدر و جد پدری اطلاع دهد و پس از پانزده روز، همان دفتر اسناد رسمی می‌توانست دختر را به عقد ازدواج در آورد. در سال ۱۳۶۱ و در سال ۱۳۷۰ این ماده را به این صورت در آورده اند: «**نکاح دختر باکره اگر چه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر و جد پدری اوست**» و هرگاه آنان بدون داشتن علت موجه مخالفت کردند همین ماده به دختر اجازه می‌دهد تا به دادگاه حمایت خانواده مراجعه و پس از اجازه این دادگاه نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید.

حیا و شرمگینی را در ماده اولی و بی‌آزرمی و وقاحت را می‌توان در ماده اصلاحی به راحتی دید. به جای اصطلاح «**دختر شوهر نکرده**» که هم نجیب است و هم اثبات آن احتیاج به مداخله

کسی ندارد اصطلاح «دختر باکره» را آورده‌اند که ناچار اثبات آن باید از راه‌های قانونی مانند مراجعه به پرشک قانونی و یا دیگر مراجع باشد.

دیگر آن که از مفهوم مخالف این ماده می‌توان نتیجه گرفت که امکان دارد دختری نابالغ باکره نباشد. با توجه به سن بلوغ دختر، یعنی ۹ سالگی، تصور چنین حالتی تنها از عهده ارباب عقده جنسی بر می‌آید و بس. سرانجام این که تصور بفرمائید کودکی ۹ ساله به دادگاه می‌رود تا احقاق حق کند و چه بسا که خواندن نوشتن هم نداند و وکیل هم نداشته باشد.

با توجه به آنچه را که در مورد احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه گفتیم؛ خوشبختانه آنان، از معایب مواد یادشده درباره ازدواج و بلوغ و سن ازدواج و غیره معافند و لابد باید شاکرهم باشند.

- پیش از انقلاب ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی مقرر می‌داشت «هرکس که دارای ۱۸ سال تمام نباشد در حکم غیر رشید است معذالک در صورتی که بعد از ۱۵ سال تمام رشد کسی در محکمه ثابت شود از تحت قیمومت خارج می‌شود».

ماده ۱۲۱۰ مقرر می‌داشت: «هیچ کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به ۱۸ سالگی تمام به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد». در بازنگری به جای ۱۸ سالگی «ن بلوغ» را گذاشتند و دو تبصره به این ماده اضافه کرده‌اند: «سن بلوغ در پسر ۱۵ سال قمری و در دختر ۹ سال تمام قمری است». توجه داشته باشیم که سال قمری کوتاه تر از سال شمسی است بنا براین دختر کمتر از نه سال و پسر کمتر از ۱۵ سال می‌تواند در اموال خود تصرف کند و محجور نیستند. در حالی که حاکمان، همه مردم را بر حسب قانون اساسی محجور می‌دانند. بنا به نوشته ناصر کاتوزیان از استادان دانشکده حقوق تهران: «قانونگذاران ما [پس از انقلاب] خیال می‌کردند که عدم مخالفت با شرع و یا پیروی از شرع اقتضا می‌کند که سن رشد حذف شود در صورتی که میزان سن رشد هیچ مخالفتی با شرع نداشت... در هر صورت آن ماده حذف شد بدون آنکه توجهی داشته باشند که نبودن مقوله‌ای در فقه منافاتی با شرع ندارد» (کاتوزیان)

- از جمله تغییراتی که به زیان اقلیت‌های مذهبی داده شده است ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی است که تا سال ۱۳۷۰ شمسی وجود نداشت. برابر این ماده «کافر از مسلم ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری، مسلم باشد وراثت کافر ارث نمی‌برند اگر چه از لحاظ طبقه و درجه



مقدم بر مسلم باشند.» به این ترتیب یک نوه دختر عمو و یا نوه پسر خاله تازه مسلمان شده کافی است تا فرزند یا فرزندان افراد اقلیت‌های دینی از ارث محروم شوند.

برابر گزارش آلیانس فرانسه، ناصرالدین شاه در سال ۸۸۰ م. «به والیان استان‌های کشور فرمان داد که از دین برگشتگان حق ندارند علیه وارثان دیگر خانواده ادعای وراثت تمام اموال یهودی درگذشته را بنمایند. این فرمان بار دیگر در سال ۱۸۹۰ صادر گردید بدین معنا که مسأله وراثت در میان یهودیان باید مطابق قانون وراثت در یهودیت به مورد اجرا درآید و یهودی که اسلام آورده می‌تواند فقط قسمت متعلق به خود را در خواست نماید» (نتصر ۱۹۶، لوی ۴۵۰) به گفته فریدون مشیری: «صحبت از پژمردن یک برگ نیست آه، جنگل را بیابان می‌کنند.»

### قانون مجازات اسلامی

در این بخش نگاهی به قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱ می‌اندازیم. بگفته بیهقی: «بر من سخت دشوار است که بر قلم من چنین سخن می‌رود لیکن چه چاره است که در تاریخ محابا نیست». با این همه از آوردن بسیاری مواد خودداری می‌کنم.

در این قانون پنج نوع کیفر برای بزهکاران تعیین شده است که عبارتند از: حدود، قصاص، دیات، تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده. در این‌که قانون قصاص تا چه اندازه با اوضاع و احوال جامعه امروزی ایران و جهان قابل تطبیق است، خود بحث مفصلی است و به نظر می‌رسد قبول و اجرای آن یکی از نمونه‌های بارز «بدوی سازی» قوانین میهن ما باشد. بکاربردن اصطلاحاتی که مأنوس نیست مانند قذف، مساحقه و اصطلاحات پزشکی به زبان عربی غیر مأنوس مانند حارصه: خراش پوست بی خون، دامیه: خراش پوست با خون، هاشمه، دامغه و غیره (ماده ۴۸۰ در ۹ مورد این قبیل اصطلاحات را برای بیان جراحت‌های سر و صورت بکار برده است) و بکاربردن معیارهایی که سال‌هاست متروک شده مانند نخود برای توزین، دینار، حله یمانی و شتر، گاو، گوسفند و سگه‌های بی‌عیب و غیر مغشوش برای پرداخت دیه؛ از نمونه‌های دیگر «بدوی سازی» قوانین ما است.

انواع خشونت‌های بدوی از تازیانه زدن، سنگسار کردن تا به دار آویختن، مصلوب کردن (ماده ۱۹۵) و بریدن انگشت و بریدن دست و پا (ماده ۱۹۰) از مجازات‌های معمول این قانون

است. افزون بر آن، قانون نمونه دیگری از بیشرمی قانونگذاران و پرداختن آنان به جزئیاتی است که زائد است و یا روش اثبات آن دشوار و یا ناممکن است. مانند ماده ۲۴: «هرگاه کسی دیگری را از روی شهوت ببوسد تا ۶۰ ضربه شلاق تعزیر می شود». تشخیص از روی شهوت و یا غیر آن با چه کسی است؟

با توجه به تعریفی که در مقدمه این گفتار در باره تعریف اقلیت‌ها به عرض رساندم، زنان ایران، نمونه اعلای اقلیت‌ها در ایران محسوب می شوند و در این قانون ستم به آنان را به اوج خود رسانده اند. افزون بر آن‌ها در این قانون نیز خوار انگاشتن اقلیت‌های مذهبی نیز وجود دارد مانند: ۱ - ماده ۸۲ قانون مجازات اسلامی (بند ج) که «زنای غیر مسلمان با زن مسلمان» را «موجب قتل زانی» می داند. در حالی که برابر ماده ۸۸ اگر مرد مسلمانی با زن مسلمان زنا کند حد او که در این قانون اصطلاح جلد را بکار برده اند صد ضربه تازیانه است.

۲ - از جمله نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌ها ماده ۲۰۷ قانون مجازات اسلامی است که مقرر می دارد: «هرگاه مسلمانی کشته شود قاتل قصاص می شود و معاون در قتل عمد به سه سال تا ۱۵ سال محکوم می شود» اما اگر غیر مسلمانی کشته شود تکلیف چیست؟

۳ - در ماده ۲۰۹ آمده است: «هرگاه مرد مسلمانی عملاً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد». تکلیف کشتن زن کافر بوسیله مرد مسلمان روشن نشده است.

۴ - در ماده ۲۱۰ همین قانون مقرر است که «هرگاه کافر ذمی عملاً کافر ذمی دیگری را بکشد قصاص می شود اگرچه پیرو دو دین مختلف باشند و اگر مقتول زن ذمی باشد باید ولی او قبل از قصاص نصف دیه مرد ذمی را به قاتل بپردازد». اما اگر مسلمانی کافر ذمی را بکشد تکلیف چیست؟ و اگر کافر حربی کافر ذمی و یا کافر حربی دیگر را بکشد تکلیف چیست؟

۵ - برابر ماده ۲۱۲: «هرگاه دو یا چند مرد مسلمان مشترکاً مرد مسلمانی را بکشند ولی دم می تواند با اذن ولی امر همه آنها را قصاص کند و...» در این جا هم ذکری از کافرها نشده است یعنی اگر دو یا چند مرد مسلمان مشترکاً مرد یا زن کافری را بکشند تکلیف چیست؟

۶ - برابر ماده ۲۲۵ قانون جزا: «قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد. اگر مستحق قتل باشد قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه

**اثبات کند»** یعنی اول می‌کشند سپس اثبات می‌کنند که مستحقّ قتل بوده! و قصاص و دیه ساقط می‌شود و این شمشیر داموکلسی بر بالای سر اقلیت‌های مذهبی است.

۷ - در موادّ ۲۹۷ تا ۳۰۲ همین قانون که مقدار دیه (دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به مجنی علیه یا به ولیّ دم داده می‌شود) را تعیین می‌کند صحبت از «مرد مسلمان» است و در ماده ۳۰۰ دیه «زن مسلمان» نصف دیه مرد مسلمان است. گویا تا چندی پیش در عمل رقم ناچیزی به جای ۱۰۰ شتر، دویست گاو، ۱۰۰۰ گوسفند (همه بی عیب و چاق)، دویست دست لباس از حله یمانی؛ ۱۰۰۰ دینار مسکوک سالم و غیر مغشوش (دیه مرد مسلمان) برای قتل غیر مسلمانان تعیین می‌کردند. در ماه ژانویه ۲۰۰۵، شورای تشخیص مصلحت نظام الحاق تبصره‌ای به ماده ۲۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوبه ۱۹۹۱ را به تصویب رساند که به موجب آن دیه قتل مسلمانان و غیر مسلمانان برابر شد.

۸ - برابر ماده ۵۹۵، ربا خواری ممنوع است. در این قانون تعریفی از ربا نشده است و هر مبلغ اضافی را ربا می‌داند. رباخوار و پرداخت کننده ربا به ۶ ماه تا ۳ سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق و جزای نقدی محکوم می‌شوند. در تبصره ۳ این ماده اگر مسلمان از کافر ربا دریافت کند از کیفر معاف است ولی پرداخت کننده ربا را می‌توان به کیفر یاد شده در بالا محکوم کرد!

### قانون ثبت احوال

قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۰۷ در سال ۱۳۶۳ / ۱۹۸۴ در موارد متعددی اصلاح شد. در این اصلاح، به احوال اقلیت‌های دینی شناخته شده در قانون اساسی و آن اقلیت ممتازی که به آن اشاره خواهیم کرد توجه شد! و تبصره‌های ۳ و ۴ ماده ۲۰ در مورد وضع آنان است.

برابر تبصره ۳ «انتخاب نام در مورد اقلیت‌های دینی شناخته شده در قانون اساسی تابع زبان و فرهنگ دینی آنان است.» و در تبصره ۴ آمده است «در اسناد سجلی اقلیت‌های دینی شناخته شده در قانون اساسی نوع دین آنان قید می‌شود.»

در تبصره ۵، برای حفظ حقوق اقلیت ممتاز که به آن خواهیم پرداخت مقرر شده است «ذکر سیادت در اسناد سجلی ساداتی که سیادت آنان در اسناد سجلی پدر یا جد پدری مندرج باشد

و یا سیادت آنان با دلایل شرعی ثابت گردد الزامی است . . . » تا بتوانند از مزایای قانونی آن بهره‌مند شوند. در تبصره ۶، اسلام آوردن افراد در اسناد سجلی ذکر می‌شود. (ناصرزاده ۹۶۹).

### قانونی ویژه برای اقلیت ممتاز حاکم

در بخش آغازین این گفتار به اقلیت‌های ممتاز که از لحاظ شمارشی در اقلیت هستند ولی از نظر حاکم بودن بر مردم دیگر و برخورداری از مزایا و مواهب و ستم‌پیشگی «از همه عالم پیشند» اشاره‌ای داشتیم. این اقلیت‌ها در میهن ما شماری هستند که به خود نام و عنوان «روحانیت» را داده‌اند. و چون صاحب اختیار هر سه قوه مملکتی هستند قوانینی را هم به نفع خود وضع کردند که یک نمونه از آن را در قانون ثبت احوال آورده‌ام. اما برای حفظ به اصطلاح «قلم است روحانیان» ترتیبات دیگری نیز اندیشیده‌اند. به این ترتیب که پس از انقلاب، برای لاپوشانی کردن خلافت‌کاری‌های آخوندها در نظام پیشین و مطرح نشدن پرونده آن‌ها در دادگستری، با حکم رهبر، دادگاهی ایجاد شد تا جرائم آخوندها در آن و بوسیله حکام شرع رسیدگی شود. این دادگاه بر خلاف اصل ۱۵۹ قانون اساسی است که مقرر می‌دارد «مرجع تظلمات و شکایات دادگستری است، تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است»، مگر این که حکم رهبر را قانون بدانیم که می‌دانند.

در سال ۱۳۶۹، دادستان این دادگاه، ناآمده در قانون اساسی یا قانون عادی، از رهبر بعدی تقاضای تصویب آئین‌نامه‌ای را می‌کند و او هم «با موارد مرقوم برای دادرسی‌ها و دادگاه‌های ویژه روحانیت موافقت» می‌کند. به این ترتیب، تشکیلاتی بسیار وسیع در استان‌های مختلف کشور به نام دادرسی و دادگاه ویژه روحانیت به موازات دادگستری ایجاد می‌شود. تا همه جرائم ارباب عمائم به این دادرسی و دادگاه ویژه رود که احکام صادره از این دادگاه‌ها از آن زمان تا کنون بارها مورد اعتراض حقوقدانان ایران قرار گرفته است.

یکی از ایراد هائی که حقوق خوانندگان به نظام پیشین داشتند وجود دادگاه‌های اختصاصی مانند دیوان کیفر کارمندان دولت و یا دادرسی ارتش بود. در این دو، تنها به جرائمی که درباره امور شغلی بود رسیدگی می‌شد نه جرائم عمومی. اما امروزه باز هم به گفته بیهقی «اوضاع از لونی دیگر» است.

ماده ۱۶ آئین نامه مصوب رهبر که نام بردم اقلیت ممتاز یا روحانیت را به این عبارت تعریف کرده است: «روحانی به کسی اطلاق می‌گردد که ملبَس به لباس روحانیت باشد یا در حوزه مشغول تحصیل باشد یا اگر به کار دیگری مشغول است عرفاً روحانی محسوب گردد». بنا بر این با توجه به عبا و عمامه که لباس آقایان است بکار گرفتن واژه ارباب عمام منطقی به نظر می‌رسد. باری، صرف داشتن و پوشیدن عبا و عمامه کافی است که دادگاه ویژه روحانیت، با صلاحیتی بسیار وسیع، نه تنها به اعمال خلاف شأن ارباب عمام، بل، به همه جرائم، حتی جرائم عمومی آنان نیز رسیدگی کند. بند ج. از ماده ۱۳ این آئین نامه مقرر می‌دارد که «کلیه اختلافات محلی مختل به امنیت عمومی در صورتی که طرف اختلاف روحانی باشد» باید در دادگاه ویژه روحانیت رسیدگی شود. از این ماده می‌توان فهمید که واضعان این آئین نامه خود تا آنجا به ریا و خدعه هم لباسان خود واقف بودند که می‌دانستند آنان برای ارضای تمایلات خود تا آنجا پیش می‌روند که نظم و امنیت عمومی را هم مختل می‌کنند. گفته حافظ چه به حق است که «آلودگی خرقه خرابی جهان است».

برابر روزنامه رسمی شماره ۱۷۷۰۲ - ۱۰ / ۹ / ۱۳۸۴ اصلاحیه‌ای به این آئین نامه نیز وارد کرده‌اند که یکی از مواد آن تبصره‌ای است که به ذیل ماده ۴۵ افزوده می‌شود بدین عبارت: «بیست درصد از کل بودجه مصوب دادستانی ویژه روحانیت خارج از شمول قانون محاسبات خواهد بود» این بخشی از مزایای این «نودولتان» ممتاز است.

### برخی قوانین دیگر

در ماده ۴ قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی، «انجمن‌های اقلیت‌های دینی» (موضوع ماده ۱۳ قانون اساسی) برای بررسی مسائل دینی، فرهنگی با شرایطی آزاد شناخته شده است. در این قانون نیز این کمترین آزادی با همان شمشیر داموکلس همیشگی یعنی «نقض موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی، تبلیغات ضد اسلامی، پخش کتب و نشریات مضله» تهدید شده است.

قانون اجازه الحاق ایران به کنوانسیون حقوق کودک (اعلامیه حقوق کودک مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۰ نوامبر ۱۹۵۹) در اول اسفند ۱۳۷۲ به تصویب مجلس رسید ولی با

ذکر این شرط در مقدمه قانون که: « مفاد آن [کنوانسیون] در هر مورد و هر زمان در تعارض با قوانین داخلی و موازین اسلامی باشد و یا قرار گیرد از طرف جمهوری اسلامی لازم الرعایه نباشد.»

## ۵ - پی‌گفتار

### الف - حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل

تردید نیست که حقوق اقلیت‌ها جنبه جهانی دارد؛ اما مسأله اقلیت‌ها در هر کشور متفاوت است و هر گروه اقلیتی ویژگی‌ها، گرفتاری‌ها و خواست‌های خود را دارد. در نتیجه دولت‌ها با توسل به ماده ۷ منشور ملل متحد برای تحکیم حاکمیت خود تبعیض‌های گوناگونی را در مورد اقلیت‌ها بکار می‌برند. زیرا ماده ۷ منشور سازمان ملل متحد مقرر می‌دارد: هیچیک از مقررات این منشور به سازمان اجازه نمی‌دهد تا در اموری که اساساً در صلاحیت ملی دولت‌ها است مداخله کند. این ماده پناهگاه قانونی دولت‌ها است.

تعارض میان اعلامیه حقوق بشر و اصل حاکمیت دولت‌ها، سرانجام به انعقاد دو میثاق بین‌المللی منجر شد که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۱۶ دسامبر ۱۹۶۶) به اتفاق آراء به تصویب رسید. این دو میثاق عبارتند از «میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی» و دیگری «میثاق حقوق مدنی و سیاسی بشر». این دو میثاق به ترتیب از سوم ژانویه و بیست و سوم مارس ۱۹۷۶ اعتبار اجرایی یافته‌اند. هر دو میثاق در سال ۱۳۵۴ خورشیدی به تصویب مجلس شورای ملی رسیده است.

ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی که پیش از این یاد کردیم حق استفاده از سه نوع حقوق را به رسمیت شناخته است: حق زندگی فرهنگی ویژه، حق اظهار عقیده مذهبی و اجرای اعمال مذهبی و حق بکار بردن زبان ویژه. اما معانی مشخص این حقوق نه در سوکمیسیون و نه در کمیسیون حقوق بشر معین نگردیده است (Bokatola 198). این ماده به گروه‌ها حقوقی را اعطا نکرده است؛ زیرا سال‌های دراز دولت‌ها تصور می‌کردند که برقراری حمایت مستقیم از گروه‌ها، آنان را به مخالفت با دولت‌ها برمی‌انگیزاند. در نتیجه، سازمان ملل، تنها افراد وابسته به گروه‌ها را دارای حقوق مندرج در ماده ۲۷ دانست.

از سال ۱۹۸۸، سازمان ملل در صدد چاره جوئی برای اعتبار بخشیدن، مؤثر ساختن طرح‌ها و توصیه‌های نهادهای حقوق بشر و اقلیت‌ها برآمد. اعلامیه سازمان ملل متحد درباره حقوق افراد متعلق به گروه‌های اقلیتی ملی، قومی، مذهبی و زبانی که در مجمع عمومی سازمان ملل در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ به تصویب رسید (قطعنامه ۴۷/۱۳۵) فرجام این چاره جوئی است. برابر این اعلامیه، دولت‌ها متعهد شدند که موارد زیر را در نظر گیرند:

حمایت از موجودیت و هویت ملی، قومی، مذهبی، و زبانی؛  
فراهم کردن شرایط مساعد ویژه برای تسهیل اعتلای هویت.

در ماده دوم اعلامیه، افراد وابسته به گروه اقلیتی از حق استفاده از حقوق فرهنگی، حق اجرای مراسم مذهبی، بکاربردن زبان چه در قلمرو خصوصی و چه در گستره همگانی بطور آزاد و بی هیچ‌گونه دخالت و یا تبعیض برخوردارند. آزادی مشارکت در زندگی فرهنگی، مذهبی و اجتماعی و اقتصادی نیز در همین ماده پیش بینی شده است.

بمنظور جلوگیری از هرگونه کنار گذاشتگی، افراد وابسته به گروه اقلیتی حق دارند که در زندگی ملی و هم چنین در سطح محلی در تصمیماتی که مربوط به آنست مشارکت فعالی داشته باشند.

ماده سوم اعلامیه تصریح دارد که افراد وابسته به گروه اقلیتی می‌توانند بگونه‌ای فردی و یا به صورت گروهی، با دیگر افراد گروه خود، از حقوق مندرج در اعلامیه بهره ورگردند.

دولت‌ها با استفاده از سه اصل: حاکمیت، یکپارچگی و استقلال و هم چنین منشور سازمان ملل متحد، (عدم مداخله در امور مربوط به صلاحیت ملی دولت‌ها)، ابزاری را بکار می‌گیرند تا حمایت بین‌المللی از اقلیت‌ها محدود گردد. به این ترتیب مفهوم حاکمیت ملی دولت، با وجود اعلامیه ۱۹۹۲، به حقوق اقلیت‌ها برتری دارد و تضمین‌های حقوق اقلیت‌ها باید با رعایت دقیق حاکمیت دولت، یکپارچگی سرزمینی و استقلال آن باشد.

سازمان ملل متحد، با پذیرش طرح‌های مختلف مانند اعلامیه و سپس کنوانسیون بین‌المللی محو همه اشکال تبعیض نژادی (به ترتیب در سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۵)، پیمان یونسکو درباره مبارزه با اعمال تبعیض‌آمیز در سال ۱۹۶۰ و اعلامیه یونسکو در سال ۱۹۷۸ درباره نژاد و نژاد پرستی، دو میثاق و اعلامیه یاد شده هم منع تبعیض و هم تفویض حقوق را با هم در نظر گرفته

است که کمترین نتیجه آن فراهم آوردن تضمین‌های لازم فردی برای افراد وابسته به گروه‌های اقلیتی است. چون هیچیک از اعلامیه‌ها، میثاق‌ها و عهدنامه‌های بین‌المللی کلیه راه‌حل‌های لازم را دربر ندارد؛ در طرح‌های حقوقی جدید، نویسندگان و واضعان، برای آنکه همه دولت‌ها با آن موافقت داشته باشند کمترین حقوق را در نظر می‌گیرند.

با تصویب این اعلامیه و دو میثاق نامبرده، سازمان ملل بر اساس مفهوم جهانی حیثیت انسانی، حقوق بشر را به صورت جهانی و تعهدی بین‌المللی در آورد. اما با این مفاهیم و تضمین‌های نوین، راه‌حل‌های مناسبی برای حل مسأله اقلیت‌ها بوجود نیا مد و تا برقراری حقوق بین‌المللی حمایت از اقلیت‌ها راه زیادی در پیش است.

### کشورهای اسلامی و اقلیت‌های دینی و مذهبی

افزون بر مقررات بین‌المللی، اعلامیه‌ها و مقررات منطقه‌ای نیز وجود دارد. به جز اتحادیه اروپا، در منطقه خاور میانه و نزدیک، از سال ۱۹۷۲ با شروع بحث‌های حقوق بشر در اسلام، متن‌های گوناگونی در حد منطقه‌ای تهیه شده است. در اساسنامه اتحادیه عرب (۲۲ مارس ۱۹۴۵) نه به حقوق بشر و نه به اقلیت‌ها اشاره ای نشده است. گویی جهان عرب شامل هیچ گروه قومی، دینی، مذهبی و یا زبانی نبوده است. در سوم سپتامبر ۱۹۶۸، اتحادیه عرب کمیسیونی دائمی برای حقوق بشر تشکیل داد. در ماه دسامبر همان سال کنفرانس منطقه‌ای حقوق بشر در بیروت تشکیل شد که طرحی مشتمل بر ۳۱ ماده تهیه و بوسیله کمیسیون حقوق بشر به شورای اتحادیه عرب تسلیم گردید که مورد قبول قرار نگرفت.

در سال ۱۹۸۵ کمیسیون عربی دائمی حقوق بشر، منشور عربی حقوق بشر را تهیه کرد که دوباره از طرف شورای اتحادیه مردود شناخته شد.

- در سال ۱۹۹۰ به هنگام نوزدهمین کنفرانس وزیران خارجه سازمان کشورهای اسلامی (۵۵ کشور) اعلامیه‌ای شامل يك مقدمه و ۲۵ ماده تهیه شد که در آن امضاکنندگان اعلامیه حقوق اساسی و آزادی‌های همگانی را به عنوان جزء لاینفک اسلام شناختند. بی‌اعتنائی و یا نقض این حقوق گناه کبیره محسوب شده و افراد و امت شخصاً و بطور دسته جمعی مسؤل و پاسخگوی آن هستند. در اعلامیه قاهره هرگونه تبعیض نژادی، زبانی، جنسی، مذهبی و یا وابستگی سیاسی



مردود شناخته شده و ماده ۱۰ آن حمایت از ادیان را مقرر داشته است. درباره آموزش و پرورش نیز ماده ۹ ب همین اعلامیه حق فرد برای دسترسی به آموزش مذهبی و غیر مذهبی را، بگونه ای متعادل، که برای تکمیل شخصیت، تقویت ایمان به پروردگار، و کمک به احترام و حفظ حقوق و تعهداتش باشد برسمیت شناخته است. (Yacoub ۱۳۱ و ۱۲۹)

به سال ۱۹۹۳، پس از مدتها تردید و دودلی، همان کمیسیون، منشور دیگری تهیه کرد که در سال ۱۹۹۴ مورد قبول شورای اتحاده عرب قرار گرفت. در مقدمه این منشور دولت های عربی پیوستگی و جانبداری خود را به اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، به میثاق های مربوط به حقوق بشر و به اعلامیه قاهره درباره حقوق بشر در اسلام اعلام داشتند. در ماده ۳۷ این منشور حقوق اقلیت های دینی برای استفاده از فرهنگ و برای اجرای مراسم مذهبی و آئین ها را به رسمیت شناخته شده است.

## ب - ایران و اقلیت ها

همه آنچه را که درباره تحول قوانین مربوط به اقلیت ها در حقوق ایران به عرض رساندم کوششی بود همانند کار آن پرسوناژ کتاب طاعون آبر کامو به نام (Dr. Rieux)، که چون نمی خواست از خیل خاموشان باشد به شرح زندگی طاعون زدگان پرداخت تا دستکم خاطره بی عدالتی و خشونت ها را زنده نگاهدارد. من نیز، با نشان دادن قسمتی از تحول قوانین ایران درباره اقلیت های دینی، کوشش کرده ام و تا بگفته نصرت رحمانی بگویم که «... وای که بر ما چه گذشت» و چه دارد می گذرد. فریفتگان قدرت هنوز هم به این نکته واقف نشده اند که «ساخت ملت بر اساس نابودی فرد، به دولتی قانونی و مشروع منجر نخواهد شد.» (میشل فوکو) گزارشگری ویژه از کمیسیون فرعی حقوق بشر سازمان ملل متحد در گزارش سال ۱۹۹۲ خود می نویسد:

در هر کشور، نوع ملیت گرائی (ناسیونالیسم)، تعیین کننده سرنوشت اقلیت ها است. ویژگی اساسی قوم- ملیتی، کنار گذاشتن، جدا سازی و نیزگاهی بهره برداری (...) [از دیگران] است ... بر عکس مشخصه بارز ملیت گرائی بر اساس شهروندی، هم آمیختگی، همانند سازی و یکپارچگی است، که انگیزه های برای بنای شکوهمند ملت ایجاد می کند. (Eidi).

نگاهی به سراسر تاریخ ایران در مقام مقایسه با دیگر کشورها نشان می‌دهد که وضعیت اقلیت‌ها در ایران با بسیاری از کشورهای دیگر متفاوت است. یکی از تفاوت‌های اساسی ایران با کشورهای دیگر بویژه با کشورهای تازه استقلال یافته در تاریخ ایران نهفته است. زیرا در این کشور مانند بسیاری از امپراتوری‌های کهن، حضور اقوام و حتی ملیت‌ها و مذاهب دیگر امری بدیهی تلقی میشد (Garde). باید توجه داشت که در هر کشوری موضوع احساس ملی و وابستگی ملی متفاوت است. در طول تاریخ میهن ما مواردی فراوانی است که در آن وحدت ملی و حاکمیت مرکزی وجود نداشت؛ ولی احساس ملی و وابستگی همگانی به آب و خاک، وجود داشته و مردم با این احساس، سرنوشت مشترکی را می‌پذیرفتند.

«**یگانگی در گوناگونی**»، صفتی است که برای ایران باید به کار گرفته شود: وحدت فرهنگی بدون وحدت سیاسی؛ یگانگی در ریشه و پراکندگی در شاخ و برگ (Garde). از چنین پیوستگی در یگانگی است که خلق‌ها و مردم ایرانی تبدیل به ملت ایران شده‌اند. «**در طی دورانی، کمی کمتر از چهار هزار سال، [ایرانیان] همان زبان را با تحولاتی حفظ کرده اند... دین خود را از زرتشتی به اسلام تغییر دادند اما همان ملت باقی ماندند... ملت امروزی [ایران] خود را از همان ریشه زنده می‌شناسد، از همان نام استفاده میکند و به طور آشکار و محسوس همان زبان را به کار میگیرد.**» (Planohle 415)

در نوشته‌ای، با وامگیری از حافظ، ایران را «خاک مهربانان» خواندم؛ ولی اینک صفت عالی «**میزبان‌ترین**» کشور دنیا را برای ایران بیشتر می‌پسندم. زیرا در نشستی در ژنو شنیده شد که مردم ایران باید از رفتار خود با اقلیت‌ها شرم‌منده باشند (نقل به معنی). من این گفتار را از سوی گوینده‌ای که در «لطافت طبعش» خلاف نیست، سهواللسان غیر عمدی دانستم؛ اما بگفته‌ای «از جالینوس سهوی بزرگ» است. ایران تنها کشوری است که آوارگانی را ۲۷۰۰ سال در خود جای داد و آنان همه فراز و فرودهای تاریخ را با مردم ایران پذیرفتند و با همه قرب جوار، رخت به «کانون» ملی خود برن بستند. مردمی که از چهار هزار سال تاریخ خود ۲۷۰۰ سال را با ما گذراندند (نتصر، ۱۱) مردمی با آن پیشینه همزیستی، نباید از ناکرده خود شرم‌منده باشند. افزون بر آن همه روس‌ها یهود ستیز و پوگروم ساز و همه آلمانی‌ها گتوساز و کتاب سوز و آدم سوز نبودند و همه

آمریکائی‌ها هم در نسل براندازی سرخپوستان مشارکت نداشتند. به گفته دکتر حبیب لوی کسانی میکرب «بیماری واگیر شوم» یهود ستیزی را به ایران آوردند (لوی ۲۶۴-۲۶۵).

ستم به اقلیت‌ها در ایران، تا قدرت‌گیری آخوندها به صورت (Institutionalised) سازمان یافته و تنها برای گروه خاصی نبود؛ کوردلی استبداد و آخوند را نباید به حساب مردم ایران گذاشت. برای درک ستم سازمان یافته و ستم حاکمان، آقای دکتر رضا افشاری درباره نقض حقوق بهائیان در جمهوری اسلامی نمونه گویائی را عرضه می‌دارد: «افراد عادی جامعه، همسو و یا سوا از دولت نیز قادرند با رفتار و اعمال خود به نقض حقوق بشر شهروندان دست زنند. . . . واقعیت این است که در فضای سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه ایران پیدایش نهادها و گروه‌های غیر دولتی که با بهره‌جویی مستقیم یا غیرمستقیم از پشتیبانی مالی و سیاسی حکومت دست به تجاوز به حقوق دیگران می‌زنند دشوار نیست» (افشاری). در بسیاری از کشورهای دیگر ستم به اقلیت‌ها از زمره ستم‌های سازمان یافته بود و هست. اما مردم ایران همواره به آن سازمان یافتگی قشری ویژه یا حاکمان وقع نمی‌گذاشتند. به عنوان نمونه یکی از آشوب‌هایی را که آخوندها در سال ۱۹۲۲ علیه یهودیان براه انداخته بودند آن‌چنان با عکس‌العمل مخالف مردم روبرو شد که بنا به گزارش آلیانس فرانسه «اکثر جرائد آشوب‌گران را خائن خواندند و مؤکلاً در خواست کردند که دست از اغتشاش و آشوب بردارند» (نتصر جلد دوم ۱۸۹). حساب مردم یک کشور از حساب حاکمان و قشری ویژه جداست. آنکه باید از رفتار خود با اقلیت‌ها شرم‌منده باشد مردم ایران نیستند؛ حاکمان - به معنای اعم از شرعی و عرفی - اند که می‌خواستند و می‌خواهند همه مشترکات تاریخی و تداوم سده‌ها همزیستی ادیان و مذاهب و اقوام ایرانی در خاک ایران را نادیده گیرند. آنکه «می‌خواهد من و تو ما نشویم خانه اش ویران باد».

حاکمان اقلیتی ممتاز بوده و هستند و همه شاهدیم که چگونه در دوران کوتاهی که از اقتدار آنان کاسته شده بود همه گروه‌ها با هر زبان، کیش و آئینی به آرامی روزگار می‌گذراندند. همزیستی صلح‌آمیز، بی‌تعصب بودن و همراهی و همیاری باید بگونه‌ی يك فریضه‌ی انسانی درآید - تا کسی به دیگری نگوید که حقیقت تنها در اختیار من است و تو باید به دین من ایمان بیاوری. هر دولت مشروع و دموکراتی می‌تواند به آسانی وضعیتی ایجاد کند که در آن گروه‌های اقلیتی اعم از ملی یا قومی زبانی و یا دینی بتوانند در باره امور خود تصمیم‌گیری کنند. دموکراسی بر اساس سلطه

دموکراتیک يك گروه بر گروهی دیگر نیست. از یاد نبریم که وجود اقلیت‌ها در جامعه ملی، موجب توانائی و غنای فرهنگی است. فرهنگ ملی با شناخت فرهنگ اقلیت‌ها، نگاهی دگرگونه به دنیا پیدا می‌کند که این خود سبب افزایش توان پذیرش کثرت‌گرایی و نرم‌خوئی اجتماعی می‌شود. با قبول و اجرای ارزشهائی مانند دموکراسی در نظم حقوقی که برابر آن دولت، اصل حمایت از اقلیت‌ها را در درون نظام حقوق بشر قرار داده و بوسیله قانون اساسی آن را تضمین می‌کند، دولت‌ها می‌توانند مسأله حمایت از اقلیت‌ها را از حالت غیر عادی و استثنائی خود خارج کرده و با بکارگیری اصول آزادی و برابری، از راه ایجاد نهادهای گوناگون، مجالی برای فرصت طلبان باقی نگذارند. از این روی «**خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکی است**». کاری نکنیم که «**بدعت و اوستگی ز عشق**» میهن را ما در «**میان سلسله عاشقان**» اش بگذاریم. بیائیم همه با هم از جان و دل برای برقراری دموکراسی در ایران بکوشیم که با بدست آوردن آن، همه تبعیض‌ها نابود خواهد شد. مبارزه برای دستیابی به دموکراسی را جامعه مدنی آغاز و به انجام می‌رساند؛ آنگاه جامعه سیاسی وارد عمل می‌شود. تا وقتی مبارزه برای دستیابی به دموکراسی همگانی نشود فرق‌گذاری و تبعیض هم برقرار خواهد بود. سخن را با گفته‌ای از هوشنگ ابتهاج (سایه) به پایان می‌برم که :

بنشینیم و بیندیشیم  
این همه با هم بیگانه  
این همه دوری و بیزاری  
به کجا خواهیم رسید آخر  
چه خواهد آمد بر سر ما  
با این دل‌های پراکنده؟  
جنگل بودیم شاخه در شاخه همه آغوش  
ریشه در ریشه همه پیوند  
اینک، انبوه درختانی تنه‌ایم  
آشتی را به امیدی که خرد فرمان خواهد راند  
می‌کنم تلقین و اندرین فتنه بی تدبیر  
با چه دلشوره و بیمی نگرانم من.

## منابع و ماخذها

- آدمیت فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطه، تهران، انتشارات پیام (آدمیت)
- احتشام السلطنه، خاطرات، زوار، تهران ۱۳۶۷، ص ۸۷ (احتشام السلطنه)
- افشاری رضا، نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، مجله ایران نامه سال نوزدهم، شماره ۲ - ۱ زمستان ۷۹ و بهار ۱۳۸۰/۲۰۰۱ م (افشاری)
- امامی، حسن، حقوق مدنی، ج. ۴، کتابفروشی اسلامیّه، تهران ۱۳۵۰ (امامی).
- امین، حسن تاریخ حقوق ایران، تهران، انتشارات دائره المعارف ایران شناسی، ۱۳۸۲ (امین)
- جعفری لنگرودی محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران گنج دانش ۱۳۷۶ (جعفری)
- خوبروی پاک، محمد رضا، اقلیت ها، شیرازه، تهران ۱۳۸۰، (خوبروی)
- زرگری نژاد، غلامحسین، رسائل مشروطیت، ۱۸ رساله و لایحه درباره مشروطیت، انتشارات کویر، تهران ۱۳۷۴ (زرگری)
- شجیعی زهرا، نخبگان سیاسی ایران، جلد یکم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۲، (شجیعی)
- کاتوزیان ناصر، مجله ایران فردا، تهران، بهمن و اسفند ۷۲ (کاتوزیان)
- لوی حبیب، تاریخ جامع یهودیان ایران، بنیاد فرهنگی حبیب لوی، لس آنجلس ۱۹۹۷. (لوی)
- محیط طباطبائی محمد، دادگستری ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت، تهران، وحید ۱۳۴۷ (محیط طباطبائی)
- ملکیان آرتاواز، هفته نامه نیمروز، لندن، شماره ۶۱۹ مورخ ۱۶ دیماه ۱۳۷۹ (ملکیان)
- منصور السلطنه مصطفی، حقوق اساسی، تهران ۱۳۲۷ ق (منصور السلطنه)
- هوشنگ ناصرزاده، مجموعه کامل قوانین حقوقی، تهران، انتشارات خورشید، ۱۳۷۷ (ناصرزاده)
- ناطق هما، ایران در راه یابی فرهنگی، خاوران، پاریس، ۱۳۷۵ (ناطق)
- نتصر امنون، پادیانوند، انتشارات مزدا، لوس آنجلس، ۱۹۹۶. (نتصر)
- Breugei Johan W, "A Neglected Field, The Protection of Minorities", in, R.D. H, vol. IV. 2-3,1971.,( Breugei)
- Bokatola, I.O, L'Organisation des Nations Unies et la protection des minorités, Emille Bruylant, Bruxelles, 1992, (Bokatola).

- Caratini, Roger, La force des faibles, Encyclopédie mondiale des minorités, Larousse, Paris 1986,.( Caratini).
- Carrère d'encausse hélène, La politique soviétique au Moyen-Orient, 1955-1975, presses de sciences PO, Paris 1975. (Carrère d'encausse)
- Deiredre Meintel, « Qu'est-ce qu'une minorité? », in Courrier de l'UNESCO, Paris, juin 1993, (Deiredre)
- De Planhol Xavier, Minorités en islam, Flammarion, Paris, 1997(Planhol)
- Eidi A, document, E/CN.4/sun.2/1992. (Eidi)
- Fenet A., « La question des minorités dans l'ordre du droit », in Les minorités et leurs droits depuis 1789, l'Harmattan, Paris, 1989. (Fenet)
- Garde Paul, Les minorités, in Le courrier de UNESCO, Paris juin 1993
- Laroche J., «Internationalisation des droits de l'homme et protection des minorités » in. Les Minorités et leurs droits depuis 1789, L'Harmattan, Paris, 1989, (Laroche)
- Liebich André & Resler André, L'Europe centrale et ses minorités : Vers une solution européenne ? IUHEI, Genève, 1993. (Liebich & Resler)
- Maalouf Amin, Les identités meurtrières, Grasset, Paris, 1998, pp. (Maalouf)
- Moscovici Serge, Psychologie des minorités, PUF, Paris 1979,( Moscovici)
- Nikitine Basil., Les Kurdes, Aujourd'hui, Paris 1978, (Nikitine)
- Omanga Isse, L'organisation des Nation-Unies et la protection des minorités, Emile Bruylant, Bruxelles, (Omanga,)
- Wolfe Henry C, Human Dynamite, The Story of Europe's Minorities, New York, The Foreign Policy Association, 1939, (Wolfe)
- Yacoub Joseph, Au-delà des minorités, les éditions de l'atelier, Paris 2000. (Yacoub).